

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سوم  
شماره ۳۱ - مهر ۱۳۸۱ - اکتبر ۲۰۰۲

## اول بگو باکیان دوستی تا من بگویم که تو کیستی

رژیم صدام حسین یک خطر جدی و فزاینده است. اعتماد به این رژیم جان میلیونها انسان و صلح جهانی را به بازی می‌گیرد. ما نمی‌توانیم این ریسک را بپذیریم.

(از سخنان جرج دبلیو بوش در مقر سازمان ملل متحد مورخ ۲۰۰۲/۹/۱۲).

رژیم صدام حسین یک رژیم منفور، مستبد و جنایتکار است. وی هیچگاه مشروعیت حکومت بر مردم عراق را نداشته است. کسانی که از زندانهای مخوف عراق آمده‌اند بیاد می‌آورند که این نظام، عقربی است که آدم از دست آن به مار غاشیه آیت‌الله خمینی پناه می‌برد. همین اظهار نظر برای شناخت این حکومت جبار، فاقد قانون، تروریست و متجاوز و بیرحم کافیت. رئیس جمهور آمریکا حق دارد وقتی که در مورد توحش رژیم بعث در عراق صحبت می‌کند. ولی پرش این است که چرا امپریالیسم آمریکا با این رژیم جنایتکار سالها همکاری می‌کرده است. اگر این رژیم جنایتکار و خطر برای صلح جهانی است چرا همدست خوب امپریالیسم آمریکا بوده است. چه معجزه‌ای رخ داده است؟ مگر این امپریالیسم آمریکا نبود که صدام حسین را مانند اسامه بن لادن در آستین خود پروراند و با وی دست دوستی داده و با قدرت تبلیغاتی خود برای وی در جهان آبرو و اعتبار کسب کرد، تا وی را در مقابل ایران بلند کند و سیاست مهار یگانه و سپس دوگانه را به پیش برد؟.

رژیم بعث عراق که با کودتا بر سر کار آمده است توانسته در طی این مدت یک ماشین سرکوب کامل در عراق مستقر سازد. از دست این رژیم جان هیچکس ادامه در صفحه ۲

## تفسیر امپریالیسم آمریکا از تروریسم و تدارک جنگ

کامبوجی است که فرمان بیماریان شیمیایی ویتنام را صادر کرد و جنگ مخفیانه و سپس علنی نفرت انگیزی را علیه کشور بی طرف کامبوج آغاز نمود و برای برخی دیگر وی برنده جایزه صلح است، جایزه‌ای که نماینده مردم ویتنام بخاطر مزورانه بودن آن حاضر نشد در کنار کیزینگر آنرا قبول نماید.

بنظر برخی مافیای "اوجکا"، سازمان آزادیبخش مردم کوزوو است و برای بخش دیگر این سازمان جنایتکار یک سازمان مافیائی است. پینوشه جنایتکار از تیغ ادامه در صفحه ۳

روسها و آمریکائی‌ها در تلاشند تا واژه تروریسم را تعریف کنند. بنظر صهیونیستها، فلسطینها تروریست هستند زیرا مردم عادی اسرائیل را به قتل می‌رسانند. بنظر فلسطینها این صهیونیستهای اسرائیل هستند که تروریستند زیرا سرزمین اباء اجدای آنها را به زور اشغال کرده، خانه‌هایشان را بر سرشان خراب نموده و میلیونها فلسطینی را آواره کرده و مردم عادی فلسطین را هر روز هر شب به قتل می‌رسانند. برای یکی هنری کیزینگر وزیر خارجه اسبق آمریکا در زمان ریاست جمهوری نیکسون قاتل صدها هزار ویتنامی و

## انتری که لوپیش زنده بود و جر می زد

می‌اندازند. بقول معروف ککشان هم نمی‌گذرد. این البته روش عادی ژنرال باگماشته‌اش است.

در این بین روجه روجه مدعی بیچاره تاج و تخت پادشاهی ایران تماشائی بود که از حول حلیم از یک دانشگاه سراسیمه به انجمن دیگر و از رادیوئی به شبکه تلویزیونی دیگری روانه می‌شد تا به آمریکاییها بفهماند که این تقاله سلسله پهلوی چیزکی از محمد ظاهر شاه غایب کم و کسر ندارد و می‌تواند همان نقش محلل وی را در افغانستان در ایران در خدمت امپریالیست آمریکا ایفاء نماید. نقش ظاهر شاه در افغانستان به پایان رسید و دفترچه زندگی سیاسیش با این اقدام خائنانه برای همیشه بسته شد.

ولیکن مدعی بیچاره پادشاهی در ایران که نمی‌خواهد از تجربه نوکری و سرسپردگی بیاموزد از پول‌های دزدی از خزانه مردم ایران مقدار زیادی مصرف کرد و در مطبوعات فارسی زبان برایش تبلیغ کردند و تصویر مفتضحش را بر سر آنتن‌ها بردند، مصاحبه‌ها برایش ادامه در صفحه ۳

پس از ۱۱ سپتامبر امپریالیسم آمریکا برنامه دراز مدتی را برای انتقال بی درد و سر نفت از طریق افغانستان تدارک دید. سرکوب طالبان و روی کار آوردن عوامل خود در افغانستان بخشی از این استراتژی بود. شاه افغانستان که سالها از صحنه سیاست غایب بود و به زندگی شخصی خویش می‌رسید و گداری از کمکهای مدعی درمانده تاج و تخت پادشاهی در ایران لقمه نانی تکدی می‌کرد، با تحریک آمریکا در پای گور به حرکت درآمد و کشان کشان خویش را به کابل رسانید تا آخرین خدمت را نیز به حامیان خویش کرده باشد. آمریکا و عمالش حتی از کبر سن وی نیز خجالت نکشیدند و وی را در افغانستان سکه یک پولش کردند و دست آخر نیز عذرش را خواستند.

شاه افغانستان را ببینید که از خود اختیاری ندارد، هر وقت امپریالیستها خواستند مانند عروسک وی را می‌رقصانند و با حیثیتش بازی می‌کنند و زمانیکه نیات شوم خود را با دست وی انجام دادند وی را در سن هشتاد سالگی مانند یک قاب دستمال کهنه بدور

## سیاست علی بماند و حوضش

اصالت خود را در ارزیابیهای ما حفظ کرده است ولی باز دوستانی پیدا می‌شوند که قادر نیستند این رهنمودها را به اوضاع مشخص روز تطبیق دهند.

عده‌ای می‌توانند مصالحه را بهانه‌ای کرده تا خیانت خود و همدستی خویش را با ارتجاع توجیه کنند، نظیر سازمان فدائیان اکثریت. برخی ناچاراً در اثر فشار عوامل عینی که همه امکانات را از آنها می‌گیرد به مصالحه تن در دهند. بین این دو مصالحه تفاوت ماهوی وجود دارد و باید در ارزیابیهای مشخص بدان پاسخ گفت. اینکه فرمول معجزه‌آسائی پیدا کرد که در ادامه در صفحه ۴

برخی فکر می‌کنند که اگر حقیقتی را یک بار بیان کردند و یا پاسخ سؤال مهمی را که مطرح شده اظهار داشتند مشکل حل می‌شود. حال آنکه اگر بتا بود بشریت با یکبار تجربه کردن همه چیز را می‌آموخت و تا آخرش را می‌خواند دنیای امروز بهشت برین بود. این است که تجربه گذشته باز در سطح دیگر و عالیتر آموخته می‌شود و پرسشهای قدیم در نوع جدید مطرح می‌گردند. یکی از نمونه این مسایل مقوله "مصالحه" در میان مارکسیست لنینیستهاست. گرچه که لنین در پاسخ به چپروهای آلمان این امر را مورد بررسی قرار داده است و تا به امروز نیز این نظریات صحت و

## سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

## اول بگو...

حتی نزدیکان وی نیز در امان نیست. صابون جنایات این حکومت. به تن ما ایرانیها، کردها، شیعیان جنوب عراق، کمونیستهای عراقی و سایر نیروهای انقلابی و دموکرات عراق خورده است.

این رژیم به ایران حمله کرد. دهکده‌های مرزی را با خاک یکسان نمود، به زنان و دختران تجاوز کرد، هزاران نفر را به قصد تسخیر خوزستان و پاکسازی قومی به قتل رسانید. زمینهای مزروعی را با سم غیر قابل کشت کرد تا مردم نتوانند مجدداً به آنجا کوچ کنند. گمرک خرمشهر را که میلیاردها دلار اجناس دولت و مردم کشور ما در آن بود غارت کرد، اسرای ایرانی را بر خلاف قوانین بین‌المللی به قتل رسانید، میلیاردها دلار به مرم ایران خسارت زد. و وقتی با مقاومت به حق مردم کشور ما روبرو شد و کارش با مشکلات برخورد کرد دست بدامان آمریکا و مرتجعین عرب گردید. امپریالیسم آمریکا که تا زگی خوابنا شده و به ماهیت صدام حسین پی برده است؟! و از خطر این شخص سخن می‌راند و مدعی است که مشروعیت حکومت بر عراق را ندارد، هوایم‌های مدرن اکتشافی آواکس خود را در خدمت صدام حسین بکار گرفت تا نقل و انتقالات نیروهای ایران را به وی خبر دهد. از سربازان اردن هاشمی، عربستان سعودی، مصر در ارتش و حتی خلبانان فرانسوی برای پرواز میراژهای خود کمک گرفت تا جلوی حمله ایرانیها را بگیرند.

مطبوعات آمریکائی بعثت تحولات اخیر در منطقه و خطر حمله آمریکا به عراق خبر می‌دهند که پس از تجاوز عراق به ایران و مقاومت ایرانی‌ها، امپریالیسم آمریکا یک گروه ۶۰ نفره افسران کارشناس خویش را به خدمت صدام گمارد تا ستاد فرماندهی وی را از نظر اطلاعاتی و آرایش قوای نظامی در مقابل ایرانیها تقویت کنند. آنها نقشه نبردها را با عراقیها تنظیم می‌کردند. همین آمریکائیها بودند که استفاده از گازهای سمی علیه سربازان ایرانی را مورد تأیید قرار می‌دادند. گازهای سمی‌ای که در کارخانه‌های عراق به یاری امپریالیستهای آلمان، اتریش، فرانسه، استرالیا تهیه می‌شد. وقتی از آمریکائیها در مورد بکار بردن گازهای سمی علیه ایران پرسیدند اظهار کردند: "ما فکر می‌کنیم که عراقیها برای بقاء خود می‌جنگند" نیویورک تایمز مورخ ۱۸ اوت، آری بهمین سادگی می‌شود بدون ذره‌ای شرم رنگ عوض کرد. گفتاری که مو را بر بدن انسان راست می‌کند.

در آن زمان تولید گازهای سمی، بکار گرفتن گازهای سمی، کشتار ایرانیها و کردها نه معایر قوانین بین‌المللی بود و نه خطری برای صلح منطقه و جهان محسوب

می‌شد و نه وجدانهای امپریالیستها را عذاب می‌داد. حتی گازهای سمی جزء سلاحهای کشتار جمعی که بکار گرفتن آن از جانب سازمان ملل محکوم شده و جزء جنایات جنگی به حساب می‌آید محسوب نمی‌شد.

ولی امروز که منافع امپریالیستها امر دیگری را ایجاب می‌کند، از همان امری که تاکنون استقبال می‌کردند و مشوق آن بودند طناب داری ساخته‌اند تا مردم عراق را و نه شخص صدام حسین را بدار بکشند. آنها می‌خواهند عراق را به مستعمره خود بدل کنند و به منابع نفتی آن دست پیدا کنند وگرنه کشتن صدام برای آنها بهانه است. کشتن صدام با یک موشک نیز ممکن است. اسرائیلیها این روش کار را روزانه در فلسطین آزمایش می‌کنند و با موفقیت هم همراه است. امپریالیسم آمریکا می‌خواهد در منطقه مستقر شود و گلوگاه گذار انرژی جهان را در دست بگیرد.

آمریکائیها زمانیکه به وجود صدام احتیاج داشتند سخنی از بیرحمی و خطر وی برای منطقه و جهان نمی‌گفتند. وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق برای آنها بی تفاوت بود. آنها عراق را برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران و در حقیقت برای مبارزه با دست‌آوردی انقلاب شکوهمند بهمین در منطقه می‌خواستند. آنها به عراق صدام حسین برای گوشمالی مردم ایران نیاز داشتند.

پرزیدنت ریگان در سال ۱۹۸۴ فوراً مناسبات دیپلماتیک خود را با عراق که از سال ۱۹۶۷ در زمان جنگ شش روزه قطع شده بود از سر گرفت.

جرج بوش پدر در ماه ژانویه ۱۹۸۹ فوراً پس از نشستن بر صندلی ریاست جمهوری فرمانی به این مضمون صادر کرد:

"مناسبات عادی میان ایالات متحده آمریکا و عراق در خدمت منافع دراز مدت ما هستند و به ثبات در منطقه خلیج (حضرت آقا! چرا خلیج؟ مگر تاریخ را نخوانده‌اید، نام واقعیش خلیج فارس است -توفان) و خاور میانه یاری می‌رساند. ما باید برای عراق مشوق‌هایی (تکیه از توفان) بوجود آوریم تا رفتارش را تعدیل کند و نفوذ ما را در عراق تقویت نماید."

این مشوقها چه بودند؟

ویلیام بلوم گزارشی در نیویورک تایمز مورخ ۲۰ اوت ۲۰۰۲ منتشر کرده است *What the New York*

*Times left out*, Znet

Commentary 20 August 2002

که به موجب آن بر اساس گزارش سنای آمریکا شرکت‌های آمریکائی با تأیید وزارت امور خارجه آمریکا وسایل تهیه سلاحهای میکروبی را در اختیار

دولت عراق گذاردند."

مشوق‌هایی که وعده می‌کردند تا روش عراقیها را تعدیل کند همان وسایل لازم برای تولید سلاحهای میکروبی یعنی همان سلاحهای کشتار جمعی بود.

همین آمریکا پس از اینکه دستش از آستین صدام حسین بیرون آمد و میلیونها انسان ایرانی و عراقی و کرد را در منطقه نابود کرد و به نیات پلیدش دسترسی یافت در شورای امنیت سازمان ملل در ۳ آوریل ۱۹۹۱ قطعنامه‌ای به شماره ۶۸۷ به تصویب رسانید که از عراق می‌خواست به اقدامات تسلیحاتی خویش خاتمه دهد. در بند ۱۴ این قطعنامه "اقدامات خلع سلاح را بخشی از "ابتکار"ی به حساب آوردند که برای "هدف آزاد ساختن منطقه خاور میانه از سلاحهای کشتار جمعی و موشکی است" (لازم به توجه است که سخنی از اسرائیل که صاحب سلاحهای کشتار جمعی در خاور میانه است، نیست -توفان).

وقتی صدام حسین بازرسی بین‌المللی را پذیرفت امپریالیسم آمریکا از تحریک و توطئه علیه عراق دست بر نداشت زیرا هدف امپریالیسم آمریکا ممانعت از تولید سلاحهای کشتار جمعی نیست. این افسانه را برای فریب مردم جهان ساخته‌اند. آنها می‌خواهند در منطقه حضور فعال داشته باشند. منابع منطقه را در دست بگیرند.

آقای رولف اکویس که از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷ ریاست بازرسان سازمان ملل را در دست داشت و سیستمی از کنترل مکانیکی و الکترونیکی برای ممانعت از تولید سلاحهای کشتار جمعی در عراق آفریده بود در نشریه فایننشال تایمز مورخ ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۲ فاش ساخت که ایالات متحده آمریکا نه تنها از بازرسان سازمان ملل برای جاسوسی استفاده می‌کرد، حتی آنها را تحت فشار قرار می‌داد تا ماموریت‌هایی بعهده گیرند که منجر به واکنش طرف عراقی شود و وضعیت به بن بست برسد و زمینه توجیه یک تجاوز نظامی مستقیم آماده شود."

تجربه عراق باید چشمان ایرانیها را در مورد ماهیت کثیف امپریالیسم آمریکا بگشاید. خون فرزندان این آب و خاک به دست امپریالیسم آمریکا چسبیده است. آنها در کشتار مردم ما و بیچاره کردن مردم منطقه سهم بسزائی دارند. آنها توسعه دهنده سلاحهای کشتار جمعی‌اند و جز به منافع انحصارات امپریالیستی به هیچ چیز دیگری فکر نمی‌کنند. آنها هیچ موازین بین‌المللی، حقوقی، انسانی را برسمیت نمی‌شناسند. دروغگو و فریبکارند. هیچ نیروی انقلابی حق ندارد به امپریالیستها و بویژه به امپریالیسم آمریکا این دشمن شماره یک بشریت اعتماد کند. اعتماد به امپریالیسم خیانت به بشریت، خیانت به مردم ایران است.

صهیونیسم دست دراز شده امپریالیسم است

## تفسیر امپریالیسم...

قانون فرار داده می شود ولی میلو سوچی که حاضر نشده بود فرمان اسارت کشورش را امضاء کند به محاکمه کشیده می شود.

اسامه بن لادن جانی و مرتجع در افغانستان رهبر "جنبش آزادیبخش" بود و طالبان دست دراز شده امپریالیسم آمریکا در افغانستان. دولت تروریستی پاکستان که هم در کشمیر تروریستها را پرورش می دهد و هم در افغانستان از آنها حمایت می کرد بیکباره دوست مهم امپریالیسم آمریکا در منطقه می شود.

همین مشکل را امپریالیستها در تعریف تروریسم دارند. مشکل آنها این نیست که نمی توانند مخالف خود را بنام تروریست سرکوب کنند، خیر! مشکل آنها این است که این تناقض را برای ذهن جویای مردم چگونه توضیح دهند و بر سر آن سرپوش بگذارند. دیگر سخنی از جنبش مردم چین در میان نیست بر عکس سخن بر سر تروریستهای چین است. کسی نمی پرسد که با خاک یکسان کردن شهر سید هزار نفره گروسی چه ربطی به مبارزه با تروریسم دارد؟

آمریکا و روسیه در مذاکرات خود به توافقاتی رسیده اند که ریاست جمهوری آمریکا آقای بوش آنرا در مقابل نمایندگان دولت آلمان چنین توصیف کرد: "ما مشترکاً در مقابل یک دشمن ایستاده ایم که متکی بر قهر است، که بر علیه بی گناهان عمل می کند. تروریسم را باید بر اساس نفرشان تعریف کرد... آنها انسانها را بنام پاکیزگی نژادی و یا مبارزه طبقاتی می کشند. این دشمنان بنام پاکیزگی کاذب مذهبی آدم می کشند، آنها مذهبی را که بنامش سخن می رانند وارونه می کنند. در این جنگ ما فقط از آمریکا و اروپا دفاع نمی کنیم بلکه بصورت بدیهی از تمدن حمایت می کنیم. رذالتی که از آن ناشی شد، خطری برای همه ماست. آنها تیکه این قوه رذالت را نمایندگی می کنند، در تلاشند... سلاحهای کشتار جمعی به کف آورند... آنها بی وجدانند، آنها دسیسه های مسالمت آمیز نمی شناسند.

اگر ما این تهدید را نادیده بگیریم دعوت به شانتاژ می کنیم و میلیونها انسان و شهروندان ما دچار خطر می شوند. عکس العمل ما سنجیده، روشن و هدفمند خواهد بود. ما از جمله به قدرت نظامی متوسل می شویم. ما فشار دیپلماتیک وارد خواهیم کرد، ما امکانات مالی عرضه می کنیم، برای اینکه به تروریستها حد و مرزشان را نشان دهیم.

آمریکا و دوستان و متحدین ما این کار را در هر مرحله ای انجام خواهند داد...

ناتو در مقابل این تهدیدات ایستاده است و به واکنش نوین توانائی ها نیاز دارد. خطراتی که در فواصل دور از

اروپا پدید می آیند، می توانند حتی علیه اروپا سمت بگیرند... این از ما می طلبد که از همه وسایل آمادگی که در اختیار داریم عملیات بنحو کاملاً سنجیده انجام داده و توانائی علیه تسلیحات میکروبی و شیمیائی را بکارگیریم بانضمام برخی اقدامات دیگر...

امکان برای امنیت بیشتر بدین معناست که همینطور عمل کنیم، همانگونه که در افغانستان و بالکان عمل کردیم و نشان دادیم که بچه چیز می توانیم دسترسی بیابیم. بشرطی که مشترکاً عمل کنیم. و آنوقت به خیلی اهداف خواهیم رسید. به صلحی که برای ملت یهود امنیت پایدار پدید آورد. به صلحی که که به ملت فلسطین نیز کشوری فراهم آورد... سخنان تحریک آمیز و تهدید آمیز بوش که بوی جنگ و خون می دهد خیلی بیش از این است ولی هر خواننده ای در این گفتار می بیند که تروریسمی که آنها خود را برای مبارزه با آن آماده می کنند هدفش "پاکیزگان مذهبی" نیستند که در راس آنها همین پاکستان تروریست، عربستان سعودی تروریست و اسرائیل تروریست قرار دارند، هدف آنها سرکوبی انقلاب و مبارزه انقلابی مردم است. بوش زیر جلگی "مبارزه طبقاتی" را نیز مبارزه با تروریسم نشان می دهد و در حقیقت کمونیستها را هدف حملات خود قرار داده است. وی صریحاً قصد خود را از حمله به ایران و عراق مشخص کرده و حدود عملیات نظامی خود را که زدن تاسیسات صنعتی و تولیدی این ممالک زیر لوای کاخنجات اسلحه سازی و کارخانجات تولید مواد شیمیائی است پنهان می کند. بنظر حزب ما این تهدیدات توخالی نیستند، در محاسبات اقتصادی آمریکا و قراردادهای کنسرنهای آن و راندن رقیب از میدان بدرستی محاسبه شده و برای ده ها سال آینده نیز برنامه چینی کرده اند. تنها باید بر عوامل بازدارند که نگرانی اروپا و روسیه و عربستان سعودی است غلبه کنند، باید از جنگ هند و پاکستان جلوگیری کنند، باید به وضعیت افغانستان سر و صورتی دهند تا راه برای "عملیات سنجیده و هدفمند" باز گردد. ابر تروریست جهان در بی طرح نقشه های تروریستی بنام حمایت از تمدن است. و در راه آزامندیهای این امپریالیسم جان میلیونها انسان ارزشی ندارد. نوکران امپریالیسم در ایران، آنها که نقش امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا را به صفر رسانده و در دیدگان مردم کشور ما خاک می ریزند، یاوران این امپریالیسم برای نابودی کشور ما هستند. آنها که مقام امپریالیسم را در منظره سیاسی کنونی جهان ناچیز جلوه داده و از درنده خونخواری نظیر آمریکا چهره "دموکراتیک و آزادخواه ترسیم می کنند" جیره و مواجب بگیران این امپریالیسم اند. ننگ و نفرت بر آنها باد.

## اتریتی که...

تنظیم کردند تا با دروغگوئی در مورد تاریخ ایران و توجیه جنایات و دزدیهای پدرش شاید مردم ایران را فریب دهد. اکنون وی هاج و واج مانده و دهانش بند آمده است که چطور وی نیز از بازی افغانستان رودست خورده و نشان داده است که ملعبه دست امپریالیستهاست. بلائی که امپریالیستها سر نوکران خود می آورند از همین گونه هاست.

نوکران قلمبندست و جیره مواجب بگیر این عروسک آمریکائی می خواهند نقش وی را تا سطح یک شهروند عادی ایرانی تنزل دهند و برای وی درخواست همه حقوق یک شهروند را بنمایند. اینکه در پس این استراتژی جدید آنها چه نهفته و چه نقشه ای را در سر می پرورانند ما به موضوع یک مقاله دیگر وامی گذاریم لیکن این مدعی حقوق شهروندی برای اثبات صمیمیتش نسبت به مردم ایران خوب است ثروتی را که پدرش از راه غارت عمومی مردم بدست آورده است به مردم ایران پس دهد. خوب است که بگوید بچه دلیل وی تلاشی نمی کند که شکنجه گران و سران خیانتکار ارتش و ساواک که در سرکوب مردم ایران در دوران پدر دست نشانده اش شرکت داشته و اکنون بویژه در آمریکا دور و بر وی را گرفته اند از آمریکا اخراج شوند و موازین حقوق بشر بر آنها جاری شوند. سوگندهای این کلاهبردار و همه هوداران قلمبندست مزدور در آمریکا و اروپا برای کتمان حقایق تاریخ ایران و بویژه نقش پرده اول نمایشنامه ایست که بدست رجاله ها و آخوندها و سیا در کودتای ننگین بیست هشت مرداد با تاجم رساندند. پرده دوم این نمایشنامه را همان رجاله ها، همان رفقای معروف شعبان بی مخ و آخوندهای پروار شده دوره پهلوی بعداً بازی کردند که همه آنها دست پروردگان ذات ملوکانه بودند. باین حضرت آقا باید گفت که اگر رای مردم ایران را قبول دارد، مردم ایران گور سلطنت را نه تنها در یک انقلاب عظیم تاریخی کنند، بلکه با رای خود وی را به زباله دان تاریخ فرستادند. خوب است به رای مردم ایران احترام بگذارد. حضرت ایشان گویا هندوانه انتخابات را با شرط چاقو می خردند و گرنه جر خواهند زد. نابودی سلطنت پهلوی به این دو اعتبار صورت گرفته است و این بزمجه آمریکائی باید بداند که روی ایران را برای غارت هرگز نخواهد دید. اگر روزگاری یک حکومت انقلابی و مردمی در ایران بر سرکار آید باید از آمریکا طلب کند تا ثروت مردم ایران را به آنها برگرداند و این مدعی درمانده را به ایران مسترد دارد تا حداقل به علت دزدی و کلاه برداری اموال عمومی و همدستی با دشمنان مردم ایران

دست امپریالیسم آمریکا از منطقه کوتاه!

## سیاست علی بماند...

هر مصالحه، اتحاد عمل، همکاری قابل صدق باشد کار ساده‌ای نیست. فقط تحلیل مشخص از شرایط مشخص راهگشای کار ما خواهد بود. لنین می‌گفت: "درست کردن نسخه با یک قاعده عمومی ... که برای کلیه موارد بکار آید کار مهمی است. باید از خود دارای مغز بود تا در هر موردی بتوان از اوضاع سر در آورد. ضمناً اهمیت سازمان حزبی و رهبران حزبی شایسته این عنوان در همین است که با کار طولانی و سر سخت و متنوع و همه جانبه کلیه نمایندگان متفکر طبقه مربوطه معلومات لازم، تجربه لازم و علاوه بر معلومات و تجربه - شم سیاسی لازم را برای حل سریع و صحیح مسایل سیاسی بفرنج بوجود آورند." (بیماری کودکی "چپ‌روی" در کمونیسم).

لنین بر این نظر بود که اگر مصالحه بطور اعم مجاز شناخته شود دلیلی نیست تا هر مرز روشنی را مخدوش کرد و خائنانه عمل نمود ولی باید توجه داشت "... تمام حد فاصلها خواه در طبیعت و خواه در جامعه متحرک و تا حدود معینی مشروطند" و توضیح می‌داد که پی بردن باین امر "جز از راه تعلیم و تربیت و تئور افکار و تجربه سیاسی و معیشتی طولانی نمی‌توان کمک نمود". لنین سپس این رهنمود را بیان می‌کند: "آنچه که در مورد مسایل عملی مربوط به سیاست هر لحظه تاریخی معین یا خاص مهم است این است که انسان بتواند مسائلی را که در آنها عمده‌ترین نوع مصالحه‌های غیر مجاز و خائنانه متجلی می‌گردد که مظهر اپورتونیسمی است که برای طبقه انقلابی هلاکت بار است تشخیص دهد و تمام مساعی خود را متوجه روشن ساختن آنها و مبارزه علیه آنها سازد.

ما با نمونه‌های متعددی از این گونه مصالحه‌های مجاز در تاریخ جنبش کمونیستی جهانی از جمله مصالحه حزب کمونیست چین برهبری مائو سه دون با دارودسته خائن چیانکاچک در جنگ بزرگ ضد ژاپنی و یا تجربه پیمان عدم تجاوز میان شوروی سوسیالیستی و آلمان هیتلری روبرو بوده‌ایم.

پاره‌ای از خوانندگان "توفان" می‌گویند که در روند مبارزه مصالحه مجاز نیست و فقط باید با نیروهای انقلابی همکاری کرد. البته آنها نیروی انقلابی را از دیدگاه تحلیل خویش از شرایط جامعه ایران تعریف می‌کنند. برای برخی هر نیروئی که هوادار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد انقلابی است. حال آنکه هم ضهیونیسیم جهانی و با سازمانهای دست نشانده و ساخته شده‌اش در درون اپوزیسیون ایران و هم امپریالیسم آمریکا با دستنشانندگان سلطنت طلب خویش خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی اند در

حالی که هیچ یک از آنها انقلابی نیستند. پاره‌ای مرحله انقلاب ایران را سوسیالیستی می‌دانند و فقط آن نیروهائی را انقلابی محسوب می‌دارند که پاسخگوی حل معضلات این مرحله و مشکلاتی که بر سر راه پیروزی آن قرار دارد باشند. حتی بر سر این که چه کسی انقلابی و یا چه کسانی انقلابی نیستند می‌توان با طیف بزرگی از نظرات گوناگون نیروهای اپوزیسیون ایران روبرو شد.

لذا این اصل بشدت غلط است که کسی مدعی شود با رفرمیستها در هیچ شرایطی نمی‌شود مصالحه و یا همکاری نمود. و هر کس با آنها همکاری کند فوراً به ضد انقلاب بدل می‌شود. البته برای انجام انقلاب اجتماعی راهی جز مبارزه با آنها یعنی با رفرمیستها باقی نمی‌ماند، البته که برای تبلیغ قهر طبقاتی و انقلابی راهی جز افشاء آنها نمی‌ماند، برای حمایت از مارکسیسم لنینسیم راهی نمی‌ماند که رفرمیسم را افشاء کنیم ولی مگر هر هر همکاری و مصالحه‌ای با این هدف صورت می‌گیرد که باید رفرمیسم را افشاء کرد. و یا اساساً تحولات تاریخی به سمتی رفته است که در اتحاد عمل امروز بر سر یک هدف دیگری که جنبه دموکراتیک و انساندوستانه و مسالمت آمیز دارد مبارزه بی‌امان علیه رفرمیسم در دستور کار ما قرار گرفته است. مبارزه برای خلع سلاح و یا جلوگیری از جنگ و یا مخالفت با تجاوز به افغانستان و شرکت در جنبش ضد جنگ همراه با رفرمیستها چه خطری را متوجه انقلاب می‌کند. هیچ! زیرا بسیج توده‌های مردم و علاقمند کردن آنها به مسایل سیاسی و اجتماعی زمینه خوبی برای کار کمونیستها در میان آنهاست.

خرده بورژوازها مشکلات شخصی و یا عقده‌های گروههای مایوس و پراکنده و بی‌هویت خویش را ملاک ارزیابی اجتماعی سیاسی قرار می‌دهند و باهریکه متاسفانه نمی‌اندیشند، اهداف مشخص و نتایج مشخصی است که از هر مصالحه مشخص و یا اتحاد عمل تعریف شده و تاثیرات اجتماعی آن کار مشترک در میان توده‌های مردم می‌تواند به وجود آورد. آنها "اصولی" می‌سازند که مبنای ذهنی دارد و خارج از زمان و مکان قرار گرفته است. چه بسا این "اصول" را از این جهت ساخته‌اند تا ترس و واهمه خویش را از تماس با دیگران و یا ضعف ایدئولوژیک خود را بپوشانند. آنها با ساختن این "اصول" دست سیاست را از پشت بسته‌اند. مرزهای ایدئولوژی و سیاست را مخدوش می‌کنند و از سیاست مقوله‌ای می‌سازند دست و پاگیر و نه تنها در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود، بلردر هیچ دزدی هم نمی‌خورد. آنها در رویاهای دنیای غیر واقعی خود غرق اند. فکر می‌کنند

که کمونیستهای واقعی یعنی فقط مارکسیست لنینیستها به همان مفهوم انقلاب کبیر اکثر در دنیا اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند و دستشان در بریدن و دوختن باز است و با فریاد "علی میگه زو" خود را یک تبه به هدف می‌رسانند. اینکه آنها به متحد سیاسی، طبقاتی، نیاز دارند، در هر مرحله باید از موانعی بگذرند که به تنهایی قادر از گذشتن از آن نیستند و... برای آنها مطرح نیست. این افراد و سازمانها سیاست را نفهمیده‌اند. کمونیستها در عین اینکه قبطینمای روشن ایدئولوژیک خویش را در دست دارند و آن بر افکارشان پرتو می‌افکند ولی در هر مبارزه مشخص برای حل تضاد عمده همه نیروهائی را که می‌توانند به حل این تضاد یاری رسانده و مردم را یک قدم دیگر به حقیقت نزدیکتر سازند متحد می‌کنند تا با قربانی کمتر و تاثیر بیشتر بتوان بر این مشکلات غلبه کرد. اگر غیر از این بود باید مقوله‌هائی نظیر مصالحه، همکاری، وحدت عمل، اتحاد عمل، وحدت سازمانی، مذاکره، صلح و... را از فرهنگ کمونیستها بر می‌داشتیم.

چپ‌روهای آلمان با همین تفکر غلط بود که می‌نوشتند: "...باید هرگونه مصالحه‌ای را با احزاب دیگر... و هرگونه سیاست مانور و سازشکاری را با قاطعیت تمام رد کرد."

لنین در پاسخ این چپ‌روی کودکانه می‌گفت: "شگفت آور است که چگونه چپ‌ها با چنین نظریاتی حکم تقیح قطعی بلشویسم را صادر نمی‌کنند! زیرا ممکن نیست چپهای آلمانی ندانند که سرپای تاریخ بلشویسم، خواه قبل و خواه بعد از انقلاب اکبر، سرشار از موارد مانور، سازشکاری و مصالحه با احزاب دیگر و از آنجمله با احزاب بورژوائی است!

جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین‌المللی، جنگی که صد بار دشوارتر، طولانی‌تر و بغرنج‌تر از سرسخت‌ترین جنگهای معمولی بین دولتهاست - و در عین حال از همان پیش امتناع ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقتی) بین دشمنان و از سازشکاری و مصالحه با متفقین ممکنه (ولو موقتی، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، مگر این موضوع بی‌اندازه مضحک نیست؟ آیا این شیبه نیست به آنکه ما بهنگام صعود از کوه دشواری که تا کنون اکتشاف نشده و پای کسی بدانجا نرسیده است از پیش امتناع ورزیم از اینکه گاهی با پیچ و خم بالا برویم، گاه به عقب بازگردیم و از سمت انتخاب شده صرفنظر کنیم و سمت‌های گوناگونی را آزمایش نمائیم؟..."

لنین در این شرایط که کمونیستها اکثریت را تشکیل نمی‌دهند و مورد هجوم حمله‌اند می‌گوید: "پیروزی بر ادامه در صفحه ۵"

## زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

## جمهوری اسلامی...

تارک حامد افغان بعنوان ریاست جمهوری گذاشت، مرتجعین مسلمانان هوادار جمهوری اسلامی افغانستان که در نشست اکثریت داشتند نماینده‌ای از خود را به جلوی صحنه فرستادند و وی از مسلمانان حاضر در جلسه خواست که اگر مسلمانان به نفع جمهوری اسلامی افغانستان رای دهند. این نیرنگ وی علیرغم اینکه معترضینی می‌گفتند که ما همه مسلمانییم و دیگر نیازی به تأیید مجدد آن نداریم و خطر اینکه ما را با رژیم جمهوری اسلامی ایران یکسان بیانگارند وجود دارد، بی‌ثمر ماند و به خرج کسی نرفت و کشور افغانستان در زیر پرچم تمدن آمریکا و اروپا و حامد کرزای و اتحاد شمال بدون "یک وا کمتر و یا بیشتر" به جمهوری اسلامی افغانستان بدل شد.

طبیعتاً انتخاب نام جمهوری اسلامی صرفاً انتخاب واژه نیست. سخن بر سر محتوی و ماهیت این جمهوری است. انتخاب این نام عواقبی هم دارد از جمله اینکه بر سر زنان چادر سر کردند و شعار یا روسری یا توسری را فرادادند، نقش زنان را به حداقل رساندند، وزیر زنان مقامش را از دست داد. و سرانجام میان عبدالرسول سیاف بنیادگرای مرتجع در همدستی با کرزای توافق بعمل آمد که شرع اسلام در افغانستان باید جاری شود.

ملا فضل هادی شینواری از جبهه سرسختان و رادیکالهای اسلامی که طالب اجرای شرع اسلام بود به قاضی و القضاات منصوب شد.

این سرنوشت غم‌انگیز تحقیر انسانها، نابودی دستاوردهای بشریت، عقب راندن افغانستان برای مردم افغانستان از برکت "تمدن" آمریکائی باقی ماند. واقعیت کویت و افغانستان که رژیمهای ضد مردمی با همدستی امپریالیستها در آن کشورها بر سر کار آمده است نشان می‌دهد در کنار حمایت این امپریالیسم جنایتکار از همه مرتجعین جهان در دوران جنگ سرد تجاوز امپریالیسم به این ممالک نه برای خدمت به مردم، خدمت به بشریت، رواج تمدن، حمایت از حقوق زنان و کودکان و نظایر آنها، بلکه فقط این تجاوز آشکار برای حفظ سلطه امپریالیسم در نظم کنونی بر جهان است. این امر یک رابطه‌ای استعماری و ضد بشری است.

امروز تجربه تلخ افغانستان در مقابل ماست. خوب است که آن کسانی که امپریالیسم آمریکا را حلوا حلوا کرده و آرزوی حمله به ایران را از جانب وی داشتند و معتقد بودند که گویا این دراکولای قرن، مبشر آزادی و

دموکراسی و حافظ حقوق زنان و تمدن است، چشمان کور خود را بگشایند و ببینند که امپریالیسم آمریکا این دشمن شماره یک بشریت تا چه حد برای جان انسانها ارزش قایل است. خوب است که آنان که از روی نادانی در پی توجیه حمله آمریکا به افغانستان برای مبارزه با "تروریسم" دست می‌زدند، چشمان ناپینای خود را بگشایند تا ببینند که سیاست کنونی امپریالیستها با سیاست قبلی طالبان فرقی ندارد و تازه از طالبان بعنوان متحد خود استفاده می‌کنند.

آنها که حمله به افغانستان را با آزادی حجاب زنان توجیه کرده و یا مدعی بودن که دختران افغانی به مدرسه خواهند رفت و درس خواهند خواند و چشمان خود را بر واقعیت سیاست آمریکا در کویت بسته بودند خوب است در پی استدلالات جدیدی بر آیند که کثیبت استدلال قبلی آنها لنگ شده است.

البته پای امپریالیسم آمریکا در لجنزاری که در افغانستان درست کرده است گیر است و از آن پیروزی سریع که نوکرانش در میان اپوزیسیون تقلبی ایران و بویژه سلطنت طلبان مزدور سخن می‌راندند و مزده می‌دادند خبری نیست. ولی یک امر معلوم است و آن اینکه جنایتکاران آمریکا در همین مدت کمی که در افغانستان ساکن شده‌اند بیش هزاران نفر انسان بی‌گناه را یا به بهانه تعلق به طالبان بدون محاکمه و بنحو جنایتکارانه‌ای به قتل رسانده‌اند که نشانه درک هواداران این امپریالیسم از تمدنی است که می‌خواهند برای مردم جهان هدیه آورند.

خوب است از تجربه افغانستان برای شناخت امپریالیستها بی‌آموزیم و بیاد آوریم که نافیان امپریالیسم دوستان مردم جهان نیستند و در عمل همدست امپریالیسم‌اند. هم آنان بودند که تجاوز امپریالیسم آمریکا را زیر لوای "دولت آمریکا" که گویا برای مبارزه با "تروریسم" و احقاق حقوق بشر به افغانستان رفته است صریحاً و یا بطور ضمنی تأیید کرده و مخالفین این جنایت جنگی را که تجاوز آمریکا را محکوم می‌کردند متحد طالبان جلوه می‌دادند. هم آنها بودند که ماهیت جنگ افغانستان را نه در توسعه طلبی و جهانگشائی امپریالیسم آمریکا برای دستیابی به منابع و بازارهای انرژی بلکه در دعوی دولت آمریکا با اسلام سیاسی می‌دیدند که گویا آمریکا در حال تعریف رابطه جدید خود با آن است. حال خوب است که از سوراخهای خود بیرون آیند و بر حقیقت افغانستان چشم بدوزند.

\*\*\*\*\*

## سیاست علی بماند...

دشمنی نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکنست که به منتهی درجه نیرو بکار برده شود و از هر "شکافی" در بین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد و از هرگونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروهها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی هر قدر هم که کوچک باشد برای بدست آوردن متفق توده‌ای، حتی متفق موقت، مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسیکه این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است.

حزب کار ایران (توفان) بر این اساس با تجزیه و تحلیل از شرایط مشخص تشخیص می‌دهد که در کدام عملیات، در چه چارچوبی و با چه کسانی و برای چه مدت، همکاری و یا کاری را انجام دهد. گذاردن امضاء حزب ما در پای سندی از سازمانهای گوناگون که به اتحاد عملی موقتی در باره یک موضوع مشخص برای تأثیرات بیشتر بر افکار عمومی جمع شده و دست زده‌اند هرگز به مفهوم این نیست که حزب ما گواهی "انقلابی" برای کسی صادر می‌کند. آنچه اساسی است آن است که این تشکلهای بر سر اصول و اهداف نشستی که برای پیشبرد آن گرد آمده‌اند توافق داشته باشند.

طبیعی است که نمی‌توان با نظایر سلطنت طلبان، حزب توده و یا سازمان اکثریت که خلق ایران دست رد به سینه آنها زده و در جامعه ایران بی‌آبرو و بد نام هستند همکاری کرد. زیرا این نوع همکاری برای مجلسی کردن این خائنین به جنبش مردم ایران است. همکاری با جاسوسان و عوامل امپریالیسم جهانی است و حتماً به نفع مردم ایران نبوده و آنها را از ما نیز مزجر می‌گرداند. این همان بحثی است که لنین نموده و می‌گوید که رهبران احزاب عقل دراند، شم سیاسی دارند، تجربه دارند و بر این اساسها باید به تحلیل مشخص از شرایط مشخص پردازند و به اتخاذ تصمیم دست زنند. حزب کار ایران بیاد نمی‌آورد که در عرض این چند سال در این زمینه به خطائی دچار شده باشد. این است که این سیاست درست را پیگیری خواهد کرد زیرا نتایج آن هم برای حزب ما و هم برای خلق ایران مثبت بوده است. البته حزب ما با یکی ندارد که چنانچه در این عرصه سخت مبارزه دچار لغزشی شد خود را اصلاح کند و به اتقاد از خویش پردازد زیرا این امر قبل از اینکه موجب تقویت و خشنودی دشمنان ما شود موجب قدرت و تقویت خود ما خواهد بود.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

## مقام دموکراسی بورژوازی در نزد کمونیستها

خواننده‌ای نوشته است که ما (منظور توفان است)

چه دشمنی با دموکراسی داریم و چرا مرتب در نشریات خود از دموکراسیهای غربی انتقاد می‌کنیم. آیا رژیم جمهوری اسلامی بهتر از دموکراسیهای غربی است؟ حقیقتاً پرش برحق است و ما تلاش می‌کنیم به آن پاسخ دهیم.

نخست اینکه ما مسرویم از اینکه خوانندگان ما با دقت نظریات "توفان" را مطالعه می‌کنند. این امر موجب می‌شود که زمینه چنین بحث‌هایی میان ما پدید آید.

ما با این خواننده عزیز موافقم که دموکراسیهای غربی به مراتب از رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بهتراند. این دموکراسی نسبی، همین حقوق بشر نیم‌بند، طبیعتاً از استبداد خودسرانه و بی‌حقوقی و زندان و آزار و شکنجه به مراتب ارزشمندتر است. ولی این ارزشها از امروز بدست نیامده است و محصول سالها مبارزه مردم و در درجه اول طبقه کارگر و زحمتکشان این ملت‌هاست که برای کسب این حقوقها رزمیده‌اند. این دستاوردهای بشری نتایج انقلابات مردم این کشورها برای برچیدن رژیمهای مذهبی و استبدادی در گذشته این کشورها بوده است. بورژوازی در دوران شکوفائی برای رقابت آزاد سرمایه به این شعارها نیاز داشت تا بتواند خودسری فئودالها را لگام زند. ولی بتدریج از همان دستاوردها به خاطر منافع طبقاتی دوری‌گزید و بویژه در دوران انحصارات و امپریالیسم دوری کامل می‌گزیدند.

تا اینجا طبیعتاً ما با شما هم‌راهیم. سابق بر این مهم را در آب جوش می‌انداختند تا بیگناهیش را در اثر سوختن و یا خفه نشدن در آب به اثبات برسانند. جوالدوز را به نشیمنگاهشان که جداره بزرگی از چربی داشت فرو می‌کردند و چون خون فوران نمی‌زد وی را جادوگر دانسته و در آتش می‌سوزاندند، لازم به گفتن نیست که حال و هوای پادشاهان و خلق و خوی آنی آنها و یا امیال بزرگان مذهبی در مورد بود و نبود افراد نقش ایفاء می‌کرد. بسیاری قربانی این حسد و رزیه‌ها و یا بیعدالتی‌ها می‌شدند. انقلاب مردم باین وضعیت بی‌قانون پایان داد و حقوق مدنی را برای ابناء بشر به هدیه آورد و قراردادهای اجتماعی را تدوین کرد.

آیا وضع کنونی حتی در جمهوری اسلامی که همه ما از آن منتزیم از وضع آن دوران نسبتاً بهتر و مترقی تر نیست. حتی در یک جمهوری ارتجاعی نظیر جمهوری اسلامی مهم را برای اثبات بی‌گناهی در تنور نمی‌اندازند. لیکن اگر ما به جمهوری اسلامی ایراد می‌گیریم

قوانین مذهبی قصاص را نشانه بربریت و توحش می‌دانیم نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که پس ما هوادار سوزاندن انسانها در تنور هستیم و یا مانند پادشاهان بر آتیم که باید زبان قاصدی را که خیر بد می‌آورد از حلقوم بیرون آورد؟

این حقوق و ضوابطی که بوجود آمده محصول مبارزه انسانهاست و روز بروز در اثر این مبارزه به نسبت ترقی کرده است. ما مخالف آتیم که بیک مرحله معین بچسبیم و مدعی شویم که این تکامل تا به امروز درست بود و از امروز چون منافع مراعات نمی‌کند غلط است و نباید برای ارجحیت بخشیدن به حقوق جمعی اقدامی نکرد. ما هوادار حقوق بشریم ولی این حقوق بشر که بهره‌کشی انسان از انسان را محکوم نمی‌کند و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را مقدس می‌داند و آنرا جاودان می‌گرداند و یا حق کار را از مردم بعنوان یک حق بشری می‌گیرد و به سرمایه‌داران اجازه می‌دهد دهها هزار کارگر را یکشنبه بیکار کنند با حقوق بشری که ما می‌خواهیم و برای آن مبارزه می‌کنیم مغایرت دارد. سرمایه‌داران حقوق بشر را محدود می‌خواهند و ما خواهان پیشرفت و تعمیق آن به نفع تمام اجتماع هستیم. آیا این نظریه ما باین معناست که باید آنچه را که تا کنون بشر بعنوان حقوقش با مبارزه خود کسب کرده بدور افکنیم؟ هرگز! ما می‌گوئیم محدودیت این حقوق، جنبه طبقاتی آنرا باید به نقد کشید و آن را ارتقاء داد. نقد ما از زاویه برگشت به گذشته، برگشت بدوران تنور داغ و جوالدوز تیز نیست، از زاویه پرش به آینده است. ما از اوج آینده به رُفای گذشته نگاه می‌کنیم و این است که می‌گوئیم این قالب بتونی را که دموکراسی بورژوازی و اندیشمندان آن بدور مغزها کشیده‌اند و کله‌ها بتونی ساخته‌اند و مغزهای بتونی را در انحصار خود گرفته‌اند و چشمان این کله بتونیا را کور کرده و از آنها آدمکهای کوچکی ساخته‌اند، درهم شکنیم.

ما مخالف دموکراسی بورژوازی نیستیم، آنرا مرحله‌ای در تکامل تاریخ و مرحله برای پرش به دموکراسی پرولتری که دموکراسی اکثریت مردمان جهان و نه تنها پرولتاریاست می‌بینیم. ما مخالف آن هستیم که بورژوازی حقوق دموکراتیک مردم را محدود کند و باین جهت برای حفظ همین حقوق بورژوازی نیز با نظر به آینده مبارزه می‌کنیم. بورژوازی مخالف حق اعتصاب کارگران است و سعی می‌کند بعنوان مختلف این حق را از آنها گرفته و یا کارگران اعتصابی را از کار برکنار کرده و ناآنان را بریده و فعالین آنها را ترور نماید. ما برای برسمیت شناخته شدن این حق بدون قید و شرط و بدون

محدودیت مبارزه می‌کنیم. پس این دموکراسی بورژوازی است که دم بریده است. ما می‌گوئیم وقتی کارگران اعتصاب می‌کنند باید وسایل ارتباط جمعی را که از مالیات مردم اداره می‌شوند در اختیار صاحبان واقعی این رسانه‌ها قرار داد تا نظریات خود را به اطلاع مردم برسانند و خواستهای خود، وضع زندگی خود و خانواده خود را توضیح دهند. ولی شما در کجای این دموکراسیهای غربی کشوری را پیدا می‌کنید که حاضر باشد این حق آزادی بیان برای میلیونها انسان زحمتکش را نه در روی کاغذ بلکه در عمل برسمیت بشناسد و اجازه دهد که نمایندگان واقعی کارگران با همه مردم سخن گویند.

و یا اجازه دهد که کمونیستها در رسانه‌های گروهی امکان داشته باشند که نقش مذاهب را بعنوان افیون توده‌های مردم برملاکند. ما از این دریچه است که دموکراسی دم بریده بورژوازی را به نقد می‌کشیم و البته نقش خائنان آن روشنفکران و قسلبیدستان مزدور بورژوازی را که می‌خواهند از این دموکراسی دم بریده یک امر مقدس و خدشه‌ناپذیری بسازند که کسی را یاری انتقاد به آن نباشد و آنرا آخرین کلام بشریت معرفی کنند افشاء می‌کنیم. کمونیستها بدرستی دموکراسی را طبقاتی می‌دانند و به دروغ بزرگ دموکراسی ناب و غیر طبقاتی و بدون قید و شرط که فقط نتیجه تبلیغات بورژوازی و عمالش در جنبش کارگری است اعتقادی ندارند. در جوامع طبقاتی دموکراسی نیز مانند سایر پدیده‌های اجتماعی طبقاتی است، یعنی در خدمت منافع طبقه‌ای قرار می‌گیرد که قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارد. ما در این مقاله نمی‌خواهیم به بحث تئوریک در این زمینه بپردازیم و صرفاً از این نقطه نظر صحت اندیشه خود را بیان کنیم، خیر! ما نظر شما را به نمونه‌های زنده اجتماعی جلب می‌کنیم تا خودتان در اثر دیدن این تناقضات و تفکر در باره آنها به فکر بافتید.

سیدیه برلوسکونی مافیائی در راس کشور ایتالیا، لوپن فاشیست در فرانسه، هایدلر فاشیست در اتریش، احزاب دست راستی دموکرات مسیحی در آلمان که از گفتار ضد خارجیشان بوی خون می‌آید، ماستمالی شدن رشوه خواری شیراک در فرانسه، هلموت کهل در آلمان، میتران در فرانسه کانتز وزیر داخله دموکرات مسیحی در آلمان، موج پیروزی دست راستهای نرورژ، دانمارک، اسپانیا و... بیانگران آن است که قوانین این ممالک صرفاً برای کنترل مردم عادی تدوین شده است نه برای محدودیت حاکمیت. دموکراسی این ممالک بر کوهی از

نادانی و گمراهی و دادن اطلاعات غلط و دروغبار کنی استوار است و گرنه چگونه می‌توان روی کار آمدن فاشیستها را از طریق دموکراتیک و با رای اکثریت مردم توضیح داد.

در اسرائیل، جنایتکاری بنام آرئیل شارون با رای اکثریت مردم بر کرسی آدم‌کشی نشسته است و کک یهودیانی که قربانی کوره‌های آدم‌سوزی نازیها بوده‌اند از این اقدامات فاشیستی و نازیستی نمی‌گذرد. تو گوئی نازیها فقط چون علیه یهودیان بوده‌اند قابل نکوهشند و اگر یهودیان نازی سان عمل کنند کاری نیکو مرتکب شده‌اند که قابل پاداش است. این نادانی را چگونه می‌توان در جامعه "دموکراتیک" اسرائیل توضیح داد؟ آیا این نظر اکثریت ارزش انسانی دارد و باید تسلیم این سیاست آدم‌خوارانه شد؟ پس چرا پیروزی جبهه نجات آدم‌خواران مسلمان الجزایری را که در انتخاب اکثریت را بدست آوردند و ما نقش کثیفشان را امروز بنام حامیان سازمان القاعده در افغانستان می‌بینیم مورد حمایت قرار ندهیم؟ این کار ماهیتاً با انتخابات دوران خمینی که مردم را در بدو انقلاب مسحور خود ساخته بود و از احساسات مذهبی و توهامات آنها سود می‌جست چه تفاوتی دارد. آیا رای اکثریت برای خاتمی نشانه دموکراتیک بودن رژیم جمهوری اسلامی است؟ در اینجاست که می‌بینیم چگونه این دموکراسیها با بن بست فکری روبرو می‌شوند و برای مردم جوینده پرش برانگیزند. در اینجاست که مقام و جوهر این دموکراسیها در روند مبارزه طبقاتی روشن می‌شود. بیکباره این دموکراسیها نه با انسانیت ربط دارند و نه با منافع جمع و بشریت و نه با اتکاء به انتخاب آگاهانه و اراده آزاد مردمی. این دموکراسیها با اصل آزادی اراده که متنی بر آگاهی طبقاتی است در تناقض قرار می‌گیرند و باین جهت است که در دست انداز افتاده‌اند و ماهیت خویش را نشان داده‌اند. و ما شاهدیم که اندیشمندان بورژوازی و یا آن قلمبیدستان بورژوازی که هر روز برای این دموکراسیها یقه می‌دراندند بیکباره سکوت کرده‌اند و حرفی نمی‌زنند و تفسیری بر این پدیده‌ها که روشن‌گرا باشد نمی‌نویسند و همان حرفهای صد تا یک غاز و قدیمی عصر حجر را در مورد لیبرالیسم بورژوازی تکرار می‌کنند و تو گوئی که در این دنیا هرگز اتفاقی نیافتاده است تا آنها را برای توضیح به مردم به حرکت در آورد.

البته بیک مفهومی نشانه دموکراسی است زیرا آنها دموکراسی برای خود را برقرار خواهند کرد و این امر در رژیم ادامه در صفحه ۷

"اپوزیسیون قلبی" چهره بزرگ کرده رژیم است

## اعتراض سازمان حمایت حیوانات

مطرح شده بود. آنروزها آخوندها به بالای منبر می رفتند و تا می توانستند به توده ایها و داروینستها فحش می داند که "پدر سوخته ها، ما میمونیم یا شما، پدرتان میمون است جد و آباتان میمون است، پدر سوخته داروین خودت میمونی"، این تاریخچه گذشته باز تکرار شده است و زمانیکه هاشم آغا جری بی مهابا، انسان مقلد را میمون نامید و مقام شامخ رهبری را آورده کرد و بیان کرد که انسان آزاد میمون نیست تا نیازی به تقلید از کسی داشته باشد آخوند مرتجعی بنام خزعلی که پایش را جای پای آخوند فلسفی سالهای ۳۰ گذارده است گفت: "هاشم آغا جری که گفته است مگر مردم میمون هستند که از کسی تقلید کنند خودش دو درجه از میمون پائین تر است" و حال اگر کسی باین نوع استدلال یکی از اعضاء سرشناس شورای نگهبان نظری افکنند پس از اینکه از خنده روده بر شد باید بگوید اگر آقای هاشم آغا جری دو درجه از میمون پائین تر است پس تکلیف تو که حتی آغا جری نیز حاضر نیست از تو تقلید کند چه می شود. باید بیش از دو درجه از میمون پائین تر باشی.

البته قبل از اینکه گوریل بزرگ با عمامه اش وارد صحنه شود و به این بحث میمونی پایان دهد اعتراضی از میمونهای عضو سازمان جهانی حمایت از میمونها رسیده که بشدت با قیاس خود با آخوندها اعتراض کرده اند، و می خواهند در دادگاه کیفری جهانی تقاضای اعاده حیثیت نمایند.

آخوند خزعلی باید حساب کار خودش را بکنند چون از این بعد کارش با میمونهاست.

در زمان محمد رضا سرنگون شده که وظیفه کثیف جهانی مبارزه علیه کمونیسم را بعهد گرفته بود مذهب نقش مهمی در محاسبات وی ایفاء می کرد. وی با شعار "خدا، شاه، میهن" به اهمیت نقش مذهب تکیه می کرد. آخوندهای درباری با گرفتن مبالغ کلان از دست ساواک وظیفه داشتند تا علیه کمونیستها مبارزه کنند.

شاه می دانست که دین افیون توده هاست و برای بقاء سلطنت پهلوی لازم است که از این افیون ۱۴۰۰ ساله استفاده کند.

آخوندها به بالای منبر می رفتند و به مردم عادی می گفتند که مواظب کمونیستها باشند زیرا اگر آنها بر سر کار بیایند زندهای مردم را "ملی" می کنند. آنها با تکیه بر تعصبات مذهبی مردم جوی ضد کمونیستی بوجود می آوردند تا کسی متوجه مضمون واقعی کمونیست که اندیشه ای برای نجات بشریت از چنگ جهل، پول، فقر و فاقه و مسکنت و عقب ماندگی ... است نشود.

وقتی حزب توده ایران در زمانیکه هنوز انقلابی بود و در راه آزادی زحمتکشان پیکار می کرد به مبارزه با این امر می پرداخت خشم و غضب آخوندها بیشتر تحریک می شد. حزب توده کتب علمی فراوانی برای ارتقاء سطح آگاهی مردم منتشر کرد. کتاب "علوم برای توده" نوشته زنده یاد دکتر غلامحسین فروتن و یا تکثیر مجلات دنیای ارانی بعد از شهریور ۲۰ از جمله این کارهای ارزشمند بودند که نسلی آگاه و پابرجا در ایران و در جنبش کارگری ایران بجای گذارده که هنوز از گرمایش جامعه ایران سود می برد. در همین مجله دنیا بود که توضیح داده می شد که چرا انسان از نسل میمون است. تئوری داروین به بحث گذارده شده و صحت نتایج علمی آن

جمهوری دموکراتیک و یا سلطنت مطلقه فرق می گذاریم و اشکال کمتر خطرناک و سرکوبگر را به سرکوب مستقیم ترجیح می دهیم زیرا در شرایط باز امکان رشد مبارزه طبقاتی و پایان دادن به نفوذ بورژوازی در مجموع مهیا تر است.

رفیق لنین به نقل از انگلس این آموزگار پرولتاریا در اثر جاودان خویش "دولت و انقلاب" در مورد برخورد کمونیستها به مسئله دموکراسی می آورد: "اگر انگلس می گوید که دولت در دوران جمهوری دموکراتیک نیز همچنان "ماشینی برای سرکوب یک طبقه بدست طبقه دیگر" باقی می ماند و از این حیث از دوران سلطنت "دست کمی ندارد" بر خلاف آنچه که برخی آنارشیستها "می آموزند" معنایش بهیچوجه این نیست که شکل ستمگری بحال پرولتاریا بی تفاوت است. آن شکلی از مبارزه طبقاتی و ستمگری طبقاتی که دامنه دارتر، آزادتر و آشکارتر است برای پرولتاریا در امر مبارزه وی برای محو طبقات بطور اعم، تسهیلات عظیمی را فراهم می نماید.

"توفان" وظیفه خود می داند که در عین دیدن این تفاوتها و مبارزه برای تساوی حقوق زن و مرد، برای حق تعیین سرنوشت خلقها بدست خویش، برای تحقق حقوق بشر، برای آزادی زندانیان سیاسی و کارگران دستگیر شده و دانشجویان در بند، برای آزادی احزاب و بیان و روزنامه و حرفه و... نقش محدود دموکراسی بورژوازی و ناپیگیری آن، دم بریده بودن آن و ناتوانی باطنی آنرا نشان دهد. این یک مبارزه ایدئولوژیک علیه دروغپردازان اندیشمند بورژوازی است که عکس این حقایق را تبلیغ و ترویج می کند. همین مبارزه ماست که بورژوازی را وادار کرده که به این ناتوانیها اذعان کند و بگوید که دموکراسی بورژوازی حلال مشکلات نیست ولی بهر صورت بهترین شکل حکومتی است که تا کنون موجود بوده است. این دروغ جدید ناشی از شکست در تبلیغات دروغ کهن است. چون هم جمهوری کمون و هم شوراها نوع دموکراسی اکثریت را به نمایش گذارده و به عرصه تاریخ تقدیم کرده است. تجربه کنونی ورشکستگی و ریاکاری دموکراسی بورژوازی را به بهترین وجهی به نمایش می گذارد و دشمنان طبقاتی ما را و می دارد که برای توضیح این تضادها و تناقضات، برای تحمیل مردم استدلالاتی قلبی فوق را اختراع کنند.

ما در مقالات دیگر نشریه "توفان" به نکات دیگر نامه این خواننده که بحث در باره آن برای همه آموزنده است اشاره خواهیم کرد.

\*\*\*\*\*

## مقام دموکراسی...

جمهوری اسلامی نیز صادق است. این رژیم برای خودیها دموکراسی دارد و زمان شاه نیز برای خودیها دموکراسی وجود داشت ولی اشتباه خواهد بود که اگر کسی مثلاً در آلمان خودش را از خودیها بداند و خیال کند که حد و مرز حق و حقوق وی با حق و حقوق زمینس، کروب، دوچه بانک، درسدنر بانک یکی است. و یا فرقی بین ایشان و آقای بیل گیت در مقابل قانون آمریکا وجود ندارد. ما در اینجا به مضحکه انتخابات آمریکا که مضحک ترین نوع دموکراسی و انتخاب بین طاعون و وباست نمی پردازیم.

این نمونه های روشن ماهیت این نوع دموکراسیهای غربی را که ماهیتا دیکتاتوری طبقات حاکم هستند نشان می دهند. این دیکتاتورها به برکت غارت جهان و ایجاد یک رفاه نسبی در کشورهای و با استفاده از دانش برای مقاصد طبقاتی خود و ماشین تبلیغاتی عظیم رسانه های گروهی برای تحمیل مردم قادر شده اند تا حدودی شمشیرهای بران خود را که در غلاف کرده اند از دید مردم پنهان کنند. مگر نمی دانید که تمام قوانین تضییق حقوق انسانها، ایجاد حکومت نظامی و قبضه کردن فاشیستی و سرکوب مردم بطور قانونی در قوانین این کشورها وجود دارد. فقط آنرا تا بحال بکار نبرده اند و این است که ماهیت این دموکراسیهای طبقاتی از بسیاری دیده ها پنهان مانده است. ما وظیفه خود می دانیم که این جنبه دموکراسیهای غربی را برای خوانندگان خود روشن کنیم و در این امر نیز موفق بوده ایم. چون یکی از مفاهیم مبارزه ایدئولوژی آن است که دروغهای دشمن طبقاتی را برای مردم برملا کنیم.

این تصور یکلی بی ربط است اگر بر این نظر باشد که کمونیستها با دموکراسیهای غربی مخالفند و ترجیح می دهند دیکتاتوری فاشیستی بر سر کار باشد. شکل دولت برای آنارشیستها بی تفاوت است ولی کمونیستها میان اشکال گوناگون سرکوب بورژوازی تفاوت قایل می شوند. برای آنها بهیچوجه شکل دیکتاتوری بی تفاوت نیست.

خواننده گرامی ما باید این نوع برخورد کمونیستی را در نظر داشته باشد. با همین انگیزه است که کمونیستها به پیگیرترین هواداران دموکراسی بدل می شوند و آنرا تا تحقق دموکراسی به نفع اکثریت و برای اکثریت ارتقاء می دهند.

گفتیم که حتی برای ما کمونیستها مهم است که شکل حکومتی که بر ما حاکم است چگونه باشد. ما میان فاشیسم بورژوازی و لیبرالیسم بورژوازی، بین

\*\*\*\*\*

# جدایی دین از دولت و آموزش!

## جنايات موخس و تكان دهنده

شوند.

شاهدی گزارش می‌دهد که یک سرباز آمریکائی یکی از اسراء را برای اینکه دیگری را به حرف بیاورد در مقابل چشمان بقیه با گلوله کشت. همانگونه که سربازان طالبان زنان را در ورزشگاه کابل با تیر خلاص به قتل می‌رساندند. سپس گردن دیگری را شکست تا بمیرد. آنگاه بر روی اسیری اسید یا چیزی شبیه آن می‌ریخت تا به حرف آید. وی اضافه می‌کرد که فرماندهی با آمریکائیان بود و آنها هر کار دلشان می‌خواست می‌کردند.

یک ژنرال افغانی متعلق به اتحاد شمال به خبرنگار لوموند گفته است من شاهد بودم و دیده‌ام که آمریکائیان چگونه به پاهای آنها چاقو فرو می‌کردند، زبانشان را می‌بریدند، مو و ریششان را می‌کنند و می‌تراشیدند، روشن است که خمیر ریشی در کار نبوده است. اینطور بنظر می‌رسد که از این کار لذت می‌برند. شواهد و آثار جرم بحدی گویا است که می‌توان ارتش و دولت آمریکا را بعلت جنایت علیه بشریت، نقض قوانین سازمان ملل و کنوانسیون ژنو در مورد اسرای جنگی به پای میز محاکمه در یک دادگاه کیفری جهانی کشید.

اسناد تکان دهنده این جنایت آنچنان روشن، غیر قابل رد و پابرجا و قدرتمند هستند که به قول آندریف مک اتی دبیر سابق سازمان عفو بین‌الملل و وکیل مدافع حقوق بشر کافی هستند تا دولت آمریکا را در یک دادگاه بین‌الملل بر اساس قوانین حقوقی بین‌المللی، قوانین حقوق اروپائی و حتی قوانین حقوقی خود آمریکا بعنوان جنایتکار جنگی محکوم کرد. بهمین جهت نیز امپریالیست جنایتکار آمریکا، این دشمن شماره یک بشریت در صدد است در کنگره آمریکا قوانینی بگذراند که مانع شوند تا روزی از روزها حتی یک سرباز آمریکائی در خارج آمریکا در مقابل دادگاهی برای رسیدگی به جنایات آمریکا علیه بشریت قرار داده شود. مخالفت آمریکا با دادگاه کیفری جهانی از همین امر نیز آب می‌خورد.

بر اساس خبر نشریه گاردین چاپ لندن مورخ ۸ اوت ۲۰۰۲ بجای اینکه پنتاگون در پی تعقیب مسئله برآمده و مسبب واقع را دستگیر کند اعلام کرد که "ما بدنبال قضیه رفتیم و هیچ سندی پیدا نکردیم که ثابت کند ادامه در صفحه ۹

کامیونهای سربسته فلزی که گنجایش چند ده نفر را بیشتر نداشت بزور جا دادند. به این ترتیب ۲۵ کامیون را از این اسراء پر کردند. کارشناسان آمریکائی در بررسی و بازجویی نخست از اسراء، اسرائی را که باید با خود به گوانتاناموی کوبا می‌فرستادند تا در آنجا مورد شکنجه و بازجویی قرار گیرند از کل عده اسراء جدا کرده بودند. این عده باصطلاح اسرای "بدرد نخور" بودند. بسیاری از آنها را آمریکائی‌ها مجبور کرده بودند از روی مانع پرش کنند و پرشهای موفق، خود دلیلی بود تا به آنها اتهام آموزش نظامی را ببندند و آماده تیرباران نمایند. گرمای هوا سی درجه بود و اسرای طالبان را مانند ماهی ساردین در کامیونهای فلزی آهنی، بدون نور و بدون منفذ تنفسی بداخل هم فشرده بودند. اسراء فریاد می‌زدند و ناله می‌کردند که به آنها رحم کنید ولی برای "رسیدن" هوا به آنها همه کامیون را به مسلسل بستند تا منافذ عبور هوا باز شود. گلوله‌ها نه در قسمت بالای کامیونها برای ورود هوا بلکه بر قسمت وسط کامیونها که سینه اسراء را می‌درید فرود می‌آمد. خبرنگار ایرلندی از این کامیونها فیلم برداشته است و جای گلوله‌ها بر آن نمایان است.

شاهدی که گذر کامیونها را از مقابل یک پمپ بنزینی دیده است می‌گوید که از این کامیونها خون مانند باران به بیرون می‌جسته است.

آمریکائی‌ها سپس این کامیونها را به مدت پنج تا شش روز بطور در بسته نگاه می‌دارند تا اسراء به فجع‌ترین وضعی به قتل برسند. وقتی بعد از چند روز در کامیونها را باز می‌کنند. لاشه‌های انسانها در لایه‌ای از ادرار، خون، مدفوع، گوشت فاسد، عرق، استفراغ چروکیده بوده است. وقتی این اسراء به زندان شیرخان می‌رسند کسی از آنها زنده نبوده است تا سخنی بگوید. اساساً اردوگاه موجود در شیرخان گنجایش این همه اسیر را نداشته است و تعداد اسراء ارسالی از همان بدو امر ۱۵ برابر گنجایش واقعی این اردوگاه بوده است. کشتار وحشیانه و حسابشده آنها در بین راه باید این مشکل ظرفیت را بشیوه آمریکائی-افغانی حل می‌کرده است. بدستور فرمانده آمریکائی باید فوراً دست بکار می‌شدند و آثار جرم را تا قبل از اینکه از طریق ماهواره‌ها فیلمبرداری شوند از بین ببرند.

آنگاه جسدها در معیت ۳۰ تا ۴۰ سرباز آمریکائی به دشت لیلی برده شدند تا در گورهای دستجمعی دفن

وقتی در "قلعه جنگی" شورش طالبان سرکوب شد و از اسراء حتی یک زخمی هم برای خالی نبودن عریضه بر زمین باقی نماند رسانه‌های گروهی جهان نظرشان به قلعه جنگی معطوف شد و هجومشان به آن منطقه بویژه پس از دستگیری یک آمریکائی مسلمان همدست طالبان بنام جان واکر سرازیر گردید. در این هیاهو کسی دیگر نپرسید که سرنوشت اسراء جنگی در غندوز به کجا رسید. جهان، از سرنوشت این عده، با نمایش فیلم یک خبرنگار جسور ایرلندی که ما از آن در "توفان" شماره ۲۸ نام بردیم در پارلمان اروپا آگاه شد. سرنوشت این اسراء و جنایتی که نظامیان آمریکائی نسبت به آنها انجام داده‌اند مانند لکه ننگی در تاریخ ارتش آمریکا و تاریخ تجاوز امپریالیستها باقی می‌ماند. اگر جسارت این خبرنگار شجاع ایرلندی نبود کسی از ارتکاب این جنایت که باید آنرا به حساب اتحاد شمال و سازمان ملل و دول حاضر در آنجا یعنی، آلمان و فرانسه و انگلستان و ترکیه و... نوشت آگاه نمی‌شد. سربازان آمریکائی ۳۰۰۰ نفر اسرای جنگی را تیرباران کردند.

امیر جهان که در کوندوس در تنظیم شرایط تسلیم سربازان طالبان شرکت داشته است می‌گوید: "من همه آنها را جداگانه شمردم. تعدادشان ۸۰۰۰ نفر بود. ولی اکنون ۳۰۱۵ نفر هستند و تازه در بین آنها پشتونهای کوندوس، شیرخان، بلخ و مزار نیز به حساب آمده بودند که جزء این ۸۰۰۰ نفر نبودند. پس بقیه کجا هستند؟"

بقیه آنها که حدود ۵۰۰۰ نفر هستند در تپه‌های دشت لیلی در گورهای دستجمعی دفن شده‌اند. این ۵۰۰۰ نفر تنها بخشی از قربانیان ارتش متمدن آمریکا هستند. تعداد واقعی هنوز روشن نیست و گورهای دستجمعی فراوانی ساخته شده است که بتدریج بر ملا خواهد شد. تعداد قربانیان چند برابر آن ۳۰۴۷ نفری است که در آسمانخراشهای آمریکائی و یا در دو هواپیمائی که به آنها زده شدند و مسافران هواپیمائی که بدستور شخص جرج دبلیو بوش در راه رسیدن به کاخ سفید در روی هوا با موشک توسط شکارهای آمریکائی متلاشی شدند. آخر جان آمریکائی چند برابر جان بقیه مردم جهان از جمله افغانی و عرب و ایرانی و ترک قیمت دارد و قصابان آمریکائی هدفشان گرفتن زهر چشم از کسانی است که با آنها نیستند. ۲۰۰ نفر آنها را در

## جیره خواران اسراییل دشمن خلقهای فلسطین و ایران هستند



## "دشمنان جامعه باز"

کارل پوپر دیگر زنده نیست تا نتایج تئوریهای ارتجاعی اش را که در اثر خویش "جامعه باز و دشمنانش" تدوین کرده بود مشاهده کند. وی "آزادی" و "عدالت اجتماعی" را در مقابل هم قرار می‌داد و می‌گفت که این دو مقوله نمی‌توانند زیر یک سقف در کنار هم بگنجند. آنجا که "عدالت اجتماعی" مستقر شود باید فاتحه "آزادی" را خواند و وی مدافع سرسخت "آزادی" بهر قیمت بود. روشن است که کسی که تاریخ تحولات اجتماعی را سراسر دروغ پندارد و به کنایه از "تاریخ پردازی" و "فقر تاریخ‌پردازی" سخن براند نمی‌تواند در مخیله خود جانی برای طبقات و مبارزه طبقاتی و مفاهیم طبقاتی "آزادی" و "عدالت اجتماعی" داشته باشد. باین جهت وی با پرچم "آزادی" غیر طبقاتی به جنگ "عدالت اجتماعی" می‌رود که حتی در بیان خود نیز نمی‌تواند غیر طبقاتی و تمایزگر نباشد. آنجا که سخن بر سر تحقق "عدالت اجتماعی" برود حتماً باید غول یعدالتی جا خوش کرده باشد. در توضیح نظریه پوپر که یک فیلسوف دست راستی و ضد کمونیست اتریشی بود نوشته‌اند که وی مبنای ینش خود را بر نظریه زیر استوار کرد: "در اواخر سال ۱۹۱۹ به این نتیجه رسید که بینش علمی، اصولاً یک ینش نقادی است که نه در پی تأیید بلکه در جستجوی آزمونهای سرنوشت ساز است، آزمونهایی که نظریه تأیید شده در موارد متعدد را ابطال کند. نه آنکه آن آزمایشها بتواند نظریه‌ای را اثبات نمایند." باین ترتیب هیچ چیز ارزش استناد ندارد زیرا فقط موقتی است. زیرا علم بشر در تحقیقات خویش در پی اثبات امری نیست در پی ابطال امری است که ما آنرا تا به امروز واقعیت می‌پنداشتیم. آقای پوپر در این جا بر دیالکتیک هگلی "نفی در نفی" سوار شده و از آن نتایج متافیزیکی گرفته است. آقای پوپر جوهر نظریاتش را بر دو معیار "آزمون پذیری" و "ابطال پذیری" به عنوان معیارهای علمی استوار کرده و نظریات دیگر را "شبه علمی" می‌داند. بر همین اساس است که تکرار مشاهدات و تجربیات علمی و نتایج یکسان تجارب را برای صحت تئوری کافی نمی‌داند زیرا مقاومت این نظریه در مقابل آزمونها و ابطالهای پس از طرح آن نظریه است که میزان علمی بودن آنرا تعیین می‌کند. و این مقاومت می‌تواند سالها بطول بیانجامد و تا آن روز "سرنوشت ساز" که همان "روز قیامت باشد" به صحت این تئوریا باید با دید تردید نگریست. ما در اینجا قصد نداریم که تئوریهای آقای پوپر را که سیر تاریخ هر روز بیشتری پایه بودن نظریات "خردگرایی سنجشگرانه" وی را بر ملا می‌کند مورد ارزیابی قرار دهیم بلکه به نتایج عمیقاً ارتجاعی نظریات وی اشاره می‌کنیم. نظریات ایشان اسلحه دست بورژوازی امپریالیستی برای نفی مبارزه طبقاتی و توجیه استعمار و استثمار بشریت است. آقای پوپر خود "عدالت اجتماعی" را در پای "آزادی" قربانی کرد و امروز بورژوازی نه "عدالت اجتماعی" بلکه "امنیت" را در مقابل "آزادی" قرار داده و انسانها را به انتخاب میان آن دو دعوت می‌کند. بر اساس تئوریهای جدید "آزادی" و "امنیت" که طبیعتاً هر دو را ناب و خالص و غیر طبقاتی نظیر آقای پوپر طرح می‌کنند نمی‌توانند مشترکاً در زیر یک سقف بگنجند. هر کس می‌خواهد در امنیت زندگی کند باید از آزادیهای خود چشم ببوشد و یا محدودیت آنرا حداقل با کمال میل و بدون اعتراض بپذیرد. ۱۱ سپتامبر در آمریکا و اروپا و بطور کلی در ممالک سرمایه‌داری و امپریالیستی که خود را مدافع "آزادی" و "دموکراسی" جا می‌زدند غوغا پیا کرده است. آنها تمام حقوق دموکراتیک مردم را که دستاورد انقلاب بورژوازی و مبارزه زحمتکشان ملل است بر باد می‌دهند و این اقدامات ارتجاعی را با وجود واقعی خطر تروریسم توجیه می‌کنند. "یا آزادی و یا تروریسم" این انتخابی است که مردم باید انجام دهند. آزادی و دموکراسی برای یک "جامعه باز" بر اساس تجارب جدید امپریالیستها گویا مادر تروریسم است و تروریسم به بار می‌آورد و این دشمنان "جامعه باز" یعنی تروریستها هستند که "آزادی" و "دموکراسی" را تهدید می‌کنند. دوستان "جامعه باز" که به این اسلحه مبارزه ایدئولوژیک فعلاً نیازی نمی‌بینند، در پی آنند که از این جوامع باز جوامع بسته بسازند و لیکن لازم می‌دانند فحاشی آنرا نصیب نیروهای انقلابی بکنند و آنها را در کنار تروریستهای قرار دهند که در آستین خود همین دوستان "جامعه باز" پرورده شده‌اند. استدلال آنها جالب است آنها با همان زبان پوپر می‌گویند: "که دیگر تکرار مشاهدات و تجربیات علمی و نتایج یکسان تجارب کسب شده برای صحت تئوری "جامعه باز" و ادامه قبول آن کافی نیست زیرا مقاومت این نظریه در مقابل آزمونها و ابطالهای پس از طرح ترور ۱۱ سپتامبر درهم شکسته و نادرستی آن نظریه را که میزان علمی بودن آنرا تعیین می‌کند بر باد داده است." پس "آزادی" در مقابل "امنیت" اهمیت خود را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌توان از مطلوبیت "جامعه باز" سخن راند. "جامعه باز" را باید با قید "امنیت" مشروط کرد. بیچاره پوپر که تئوریش در خدمت دشمنان "جامعه باز" قرار گرفته است. زیرا این تئوری ماهیتاً نیز در خدمت دشمنان "آزادی"، "امنیت"، "دموکراسی" و "عدالت اجتماعی" بود. حال با ابطال تئوری "جامعه باز" باید همه روشها را برای استقرار امنیت بکار گرفت تا از این طریق خطر "تروریسم" که آنرا مترادف نیروهای انقلابی قرار می‌دهند بر چیده شود. این جامعه جامعه احتناق، بی حقوقی، تحمیق مردم و بهره‌کشی کامل از آنها خواهد بود. این تئوریا البته طبقه کارگر را نمی‌تواند فریب دهد مشروط بر اینکه حزب وی ماهیت این توطئه‌های امپریالیستی را کشف کرده و آگاهی طبقاتی وی را افزایش دهد. ولی روشنفکران خرده‌بورژوا قند در دشان آب می‌شود و با هر مانور ایدئولوژیک امپریالیستی در تائید راه کمترین مقاومت به تائید نظریات ضد انقلابی غیر طبقاتی می‌پردازند. باید این خرده بورژواها را که تا کنون سنگ "جامعه باز" را به سینه می‌زدند افشاء کرد.

## جنایات موحش...

وابستگان نظامی به آمریکا در آن شرکت داشته و یا از این اعمال وحشیانه خبر داشته‌اند!.

جالب این است که مطبوعات آمریکا از این سند مهم که در فیلم خبرنگار ایرلندی آقای جیمز دوران به نمایش گذارده شده است سخنی هم نمی‌گویند گویا یادشان رفته که در "جامعه باز" آزادی بیان وجود دارد و نباید به مردم دروغ گفت و سانسور کرد.

وقتی از نماینده سازمان ملل در شهر ژنو خواسته شد که در این زمینه اقدام کند اعلام کرد: "رسیدگی در باره چنین جنایاتی در درجه اول در مسئولیت کشور مربوطه است و ما نسبت به آمادگی صمیمانه دولت افغانستان در مورد برملائی نقض حقوق که در گذشته انجام شده‌اند تردیدی نداریم".

آمریکا هوادار محاکمه میلو سوویچ است و دولت یوگسلاوی را تحت فشار مالی قرار داد تا میلو سوویچ را تحویل امپریالیستها دادند. وی را متهم میکرد که دستور کشتارهای دستجمعی را صادر کرده است. البته تا به امروز دلیلی برای این دروغ خود ارائه نداده‌اند و صدای هیچ "دموکراتی" نیز در نمی‌آید. آمریکا که در بالکان هوادار رسیدگی به جنایات جنگی موهومی بود در افغانستان از جنایاتی نیست که خودداری کرده باشد. خودش این قوانین بین المللی را با گردن کلفتی به رسمیت نمی‌شناسد. آمریکا در زورگوئی و بیشرمی در زورگوئی گوی سبقت را از همگان ربوده است.

تجربه افغانستان بار دیگر نشان می‌دهد که امپریالیست آمریکا خونخوار، جنایتکار، متجاوز، زورگو و دشمن سوگند خورده بشریت است. امپریالیست آمریکا دشمن شماره یک بشریت و مظهر توحش نظام سرمایه‌داری در بالاترین مرحله تاریخی عمر خویش است. نظام انحصارات سیاهترین و آدمکشترین جنایتکاران تاریخ است. امپریالیست آمریکا برای پیشبرد مقاصد خود به هیچ موازینی پایبند نیست و از کشتار میلیونها نفر مردم جهان توسط سلاحهای اتمی و یا میکروبی ابائی ندارد. کسی که ماهیت این امپریالیست را نشان ندهد خائن به مردم ایران و جهان است. نیروهای انقلابی جهان باید این عامل توحش و تحریف و دروغگوئی و عوامفریبی سیستماتیزه را در محاسبات سیاسی خود به حساب آورده و با بسیج توده‌های مردم در اقصی نقاط جهان خشی نمایند. انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی بین المللی در سراسر جهان و از جمله در آمریکا یاد زهر این بربریت سرمایه‌داریست.

**به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!**

## حق "تو"ی آخوندی

رفسنجانی در کنگره بزرگداشت آخوندهای مرتجعی نظیر ملا محمد و ملا احمد نراقی که از وی بنام پدر ولایت فقیه نام می‌برند حملات سختی را به استقرار مناسبات ایران و آمریکا آغاز کرد. اگر کسی نداند که همین رفسنجانی کسی بوده است که در زمان خمینی با مامورین دولت آمریکا "ریگان" یعنی آقای "مک فالین" در تماس بوده است و پرونده آن رو شده است به مکاری این جانور سیاسی و وقاحت آخوندی آن پی نمی‌برد. وی در همین سخنرانی در حمله به رئیس جمهور آمریکا گفت: "حق و تو مال یک امام معصوم است که اشتباه نمی‌کند و عصمت دارد و نه برای بوش. دادن حق و تو به کسی که به نفع خود تو می‌کند خیلی خطرناک است." ما در دروس مذهبی خوانده‌ایم که بیش از چهارده معصوم نداریم و دوازده نفر از آنها امامان هستند. اینکه امامان فاقد اشتباه بوده‌اند افسانه‌ایست که مالاها ساخته‌اند زیرا اگر بیعت حضرت علی با ابوبکر و عمر و عثمان اشتباه نبود، اگر به مسجد رفتن و بزیر تیغ ابن ملجم‌اش افتادن، اشتباه نبود پس چرا شیعه و سنی را بپا کرده‌اند؟ پس باید اشتباه معصومین شیعه را بپذیرند تا انشعاب مذهبی قابل توجیه باشد. اگر به کوفه رفتن امام حسین اشتباه نبود چه بسا که واقعه کربلا بوقوع نمی‌پیوست و آنوقت حداقل از دید مذهبیون باید امام حسین زنده برای امر به معروف و نهی از منکر بیشتر مفید می‌بود تا امام حسین مرده (البته برای آخوندها عکس آن بهتر است - توفان). از این گذشته و تو کردن به نفع خود، بخودی خود جرم نیست چون کسی در دنیا بوجود نیامده که آنچه را که بنفعش هست ابلهانه و تو کند. مشکلی که با آمریکا و یا سایر ممالک دارای حق و تو وجود دارد این است که منافع امپریالیستی آنها در تخریب بشریت است. آنها ظالمانه و در خدمت امیال امپریالیستی خویش عمل می‌کنند. صرفنظر از این بحث غیر منطقی و مکارانه آخوند رفسنجانی باید پرسید آخوند خامنه‌ای بر چه اساسی تصمیمات مجلس را تو می‌کند. بر چه اساسی به ولایت فقیه حق و تو داده شده است که اعمالی مغایر تصمیمات یک عقل سالم متعارف انجام دهد. اگر فقط چهارده معصوم حق و تو دارند پس آخوند خامنه‌ای که معصوم نیست نباید از حق و تو برخوردار باشد و همین آخوند رفسنجانی اگر در استدلالش پیگیر بوده و ریگ به کفشش نباشد باید نخستین کسی باشد که به تصمیمات یک رهبر غیر معصوم ایراد بگیرد. ولی ما در عمل می‌بینیم که وضع چنین نیست. حمله رفسنجانی به بوش با تمکین رفسنجانی از خامنه‌ای حداقل در شکل مغایرت دارد. اگر بوش با صراحت این ادعای خود را مطرح کرده و از آن دفاع می‌نماید رفسنجانی آخوند دو روئی می‌کند و کلاش است. وتوی امپریالیستی را نمی‌شود با استدلال آخوندی افشاء کرد. چون سگ زرد برادر شغال است.

## دادگاه کیفری...

جهانی است. وی می‌خواهد قانون تجاوز و سلطه‌گری خویش را جهانی کند. این دادگاه کیفری جهانی مکمل سیاست جهانی شدن سرمایه و تکمیل آن و نابودی موانع بر سر راه آن است.

دیر مشاور وزارت امور خارجه در آلمان آقای یورگن چروبورگ در برخورد به روش آمریکائیان اعلام کرد که: "دادگاه کیفری جهانی نه تنها ریشه خود را در محاکمات دادگاه نورنبرگ و در نتیجه در اصول اساسی آمریکائی دارد، بلکه اخطار آقای بیل گراهام را مبنی بر نگرانی از اینکه دادگاه کیفری جهانی به ابزار سیاسی بدل شود را بی پایه خواند."

ایشان برای رفع نگرانی آمریکا اعتراف کرد که: "وضعیت حقوقی این دادگاه سرشار از مکانیسمهای ایمنی است. از جمله گفته می‌شود که تعقیب کیفری توسط دادگاههای ملی از ارجحیت برخوردار است. زمانیکه دولتی تعهدات خود را در مورد تعقیب جنایات سنگین جدی بگیرد، دیگر دادگاه کیفری جهانی موضوعیت خویش را از دست می‌دهد."

بر اساس اظهارات این نشریه، آمریکائیان اساساً نسبت به هر نوع بنیاد جهانی که بخواهد پای آنها را به معرکه بکشد ظنن هستند. آمریکائیان تمایل دارند به عضویت دادگاهی در آیند که قضاتش اروپائی باشند. اینکه چرا خود آمریکائیان و اروپائی‌های متملدن به استقلال قوه قضائیه که هر روز و هر شب بر سرش قسم یاد می‌کنند اعتقادی ندارند و اعتراف می‌کنند که سیاست بر قضات اولویت دارد و قضات باید فقط در خدمت سیاست قرار بگیرد امری است که شیفتگان امپریالیسم باید به آن بپردازند و تناقضش را برای مردم روشن گردانند.

اروپائی‌ها لیکن به آمریکائیان دلداری می‌دهند که نترسند از اینکه ممکن است شکایتی علیه آنها صورت گیرد. زیرا به گفته آقای میثائل بوته M. Bothe کارشناس حقوق ملل: "جمله بندی موضوع جرمها طوری انتخاب شده که باید نقض حقوق اساسی بشر و نقض اجرای قواعد جنگ بطور مستمر و منظم صورت گیرد تا اساساً بتواند شکایتی مطرح گردد". البته و صد البته که این امر الحمدالله در مورد آمریکا صادق نیست!

آقای بوته اشاره می‌کند که مثلاً: "یک بدیاری در حین کار مربوط به حقوق بشر شامل این اصل نمی‌شود. پرتاب اشتباهی پاره‌ای بمبها نمی‌توانند موضوع اتهام قرار گیرند". (نشریه آلمانی زود دوپچه تسایونگ مورخ ۲۰۰۲/۹/۱۴). و ما اضافه می‌کنیم حتی اگر پرتاب "اشتباهی" این بمبها همراه با بکار گرفتن "اشتباهی" نیروهای ویژه زمینی برای نابودی "اشتباهی" مردم یک منطقه مثلاً شرکت کنندگان در یک جشن عروسی بود به مصداق "یکی چشم گار

است" می‌توان از آن هم صرفنظر نمود. زیرا بهر صورت انسانها جایزالخطا هستند بویژه اگر آمریکائی نیز باشند. در هر صورت بر اساس همان نظریه "هر کشوری که بخواهد از کشیده شدن پای خویش به محاکمات جلوگیری کند، خودش باید دست به محاکمه زند." باین ترتیب مانع می‌شود که دادگاه کیفری جهانی بطور خودکار وارد عمل شود.

آمریکائیان می‌گویند: "ما نمی‌توانیم سرنوشت خود را به دست رای دادگاهی بسپاریم که مسئولیت انجام کار را ندارد."

معنای فارسی این کلمات این است که اگر انتخاب قاضی دادگاهها و یا موضوعات ضروری برای طرح مسایل در دست کسانی قرار گیرد که مورد تمایل ما نبودند آنوقت ما نمی‌توانیم زیر بار این تصمیمات این دادگاه رویم. طبیعی است که فقط آن مالکی توانائی اجرای تصمیمات دادگاهها را دارند که به "دنیای سوم"، به ممالک تحت ستم تعلق نداشته باشند. حتی معلوم نیست اتحادیه اروپا بدون یاری آمریکا کاری از دستش ساخته باشد. این است که فقط آمریکا می‌ماند که یاری قدرت مالی و نظامیشان توانائی اجرای حکم دادگاه را دارند. پس بنا بر این منطق دادستان، قاضی و مامور اجراء همه و همه باید آمریکائی باشند تا مورد تائید امپریالیسم آمریکا قرار گیرد.

البته همین آمریکا که در موسسات جهانی نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی حضور دارد، اساسنامه و اصول سازمانی آنرا با فشار خویش طوری تنظیم می‌کند که از نقطه نظر "دموکراتیک"، انتخابی خلاف میل امپریالیسم آمریکا صورت نگیرد. امپریالیسم آمریکا تنها با آن بنیادهای جهانی‌ای موافق است که بتواند از آنها به عنوان ابزار اعمال زور سیاسی استفاده کند. همین سال گذشته بود که با نامزد پیشنهادی دولت آلمان برای مشارکت در مدیریت بانک جهانی مخالفت کرد و آنقدر فشار آورد تا دولت آلمان شخص دیگری را به جای فرد نخستین تعیین نمود. نیروهای انقلابی ایران و جهان باید هشیار باشند و بدانند که تشکیل چنین دادگاهی برای تبرئه متجاوز است و نه برای استقرار عدالت جهانی. عدالت امپریالیسم "دایره گوشه‌دار" هستند. نباید گذاشت مردم فریب این تبلیغات را بخورند. این مطالب را فقط کادرهای سیاسی و احزاب انقلابی حرفه‌ای درک می‌کنند. فقط آنها هستند که بعلت تعقیب مسایل فوراً به ماهیت اعمال مرتجعین پی می‌برند و گر نه مردم عادی توانائی کشف این مسایل را ندارند و وقت آنرا نیز ندارند که خود را با این مسایل مشغول سازند. این است که وظیفه حزب کار ایران بعنوان حزب واحد طبقه کارگر ایران چندین برابر می‌شود. باید این حقایق را به مردم نشان داد و مسلماً وقتی چشم آنها باز شود بسیار خوب آنرا درک خواهند کرد و خواهند فهمید.

## جنایت رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

## حزب کمونیست کارگری...

خورده‌اند (و البته این یک مورد معمولی است، زیرا انقلاب همزمان در یک سلسله از کشورها، استثناء نادرست)، بازهم از استشار شوندگان نیرومندترند، زیرا ارتباطات بین المللی استمارگران دامنه عظیمی دارد. اینکه بخشی از استمار شوندگان از بین کم رشدترین توده‌های دهقانان میانه حال و پیشه‌وران و غیره از دنبال استمارگران می‌روند می‌تواند بروند موضوعیست که تاکنون تمام انقلابها و از آنجمله کمون آنرا نشان داده است (زیرا در بین ارتش ورسای، پرولترها هم بودند، مطلبی که کائوتسکی عملاً آنرا "فراموش کرده است") (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد چاپ فارسی ص ۶۳۷).

لنین با توجه باین مشکلات بود که در گزارش سیاس خود به کنگره ۱۱ حزب کمونیست بلشویک روسیه خطاب به کمونیستها از مشکلات پرده برداشت و آورد: "ساختن جامعه کمونیستی بدست کمونیستها اندیشه‌ای است کودکانه و کاملاً کودکانه. کمونیستها قطره‌ای هستند در دریا، قطره‌ای هستند در دریای خلق، آنها فقط زمانی می‌توانند خلق را از راهیکه خود می‌روند ببرند که بتوانند راه را درست تعیین کنند و این تعیین هم تنها به معنای سمت تاریخی - جهانی آن نباشد. از این جهت اخیر ما راه خود را مطلقاً صحیح تعیین کردیم و هر کشوری تأییدی می‌آورد دانه بر اینکه ما این راه را بدرستی تعیین کرده‌ایم و در میهن خود، در کشور خود نیز باید این راه را بدرستی تعیین کنیم. این راه را فقط بدینسان نمی‌توان تعیین کرد بلکه تعیین آن عبارت از آنستکه دیگر مداخله مسلحانه در کشور ما نشود و ما بتوانیم در قبال گندم دهقانان به وی کالا بدهیم. دهقان خواهد گفت: "تو آدم خیلی خوبی هستی، تو از میهن ما مدافعه می‌کردی، بهمین جهت ما بحرف تو گوش دادیم ولی اگر نتوانی امور را اداره کنی برو کنار". آری دهقانان چنین خواهند گفت.

ما زمانی خواهیم توانست امور اقتصادی را اداره کنیم که کمونیستها بتوانند این اقتصاد را با دست دیگران بسازند و خودشان در نزد بورژوازی بیاموزند و وی را در آن راهی که کمونیستها خواستارند سیر دهند. و اما اگر کمونیست اینطور تصور کند که من همه چیز را می‌دانم زیرا کمونیست مسئول هستم و من اشخاصی خیلی بالاتر از فلان شاگرد تاجر را مغلوب کرده‌ام و در جبهه‌ها از این بالاترها را خورد کرده‌ام - آنوقت باید گفت که این روحیات کار ما را زار خواهد کرد...

اما بخش دوم پیروزی عبارت از آنستکه با دستهای غیر کمونیست کمونیسم را بسازیم و عملاً آن کاری را که از لحاظ اقتصادی انجام آن لازم است انجام دهیم یعنی با اقتصاد دهقانی پیوند برقرار سازیم و دهقانان را راضی کنیم که بگویند "هر قدر هم گرسنگی دشوار و سخت و طاقت فرسا باشد می‌بینیم که از این حکومت با آنکه یک حکومت عادی نیست، فایده‌ای عملی و واقعی و محسوس حاصل می‌آید". باید کاری کرد تا عناصر

کثیری که بکرات از ما فزوتراوند و ما با آنها همکاری می‌کنیم چنان کار کنند که ما بتوانیم کار آنها را نظارت کنیم و آنرا درک نمائیم و بدست آنها چیزی مفیدی برای کمونیسم انجام گیرد. نکته اصلی در وضع کنونی همین است." (صفحه ۸۴۴ منتخبات یکجلدی).

حال به مقاله لنین تحت عنوان "درود به کارگران مجارستان" مورخ ۲۷ ماه مه سال ۱۹۱۹ یعنی دو سال پس از انقلاب اکتبر و جمع‌بندی از تجربه این دو سال مراجعه کنید: "... ولی آنچه که ماهیت دیکتاتوری پرولتری را تشکیل می‌دهد تنها و یا خود بطور عمده اعمال قهر نیست. ماهیت عمده آن عبارتست از تشکیل و انضباط آتریاد پیشرو زحمتکشان، پیشاهنگ آن و یگانه رهبر آن یعنی پرولتاریا. هدف پرولتاریا عبارت است از استقرار سوسیالیسم، برانداختن تقسیم بندی جامعه به طبقات، تبدیل تمام اعضای جامعه به افراد زحمتکش و از بین بردن زمینه برای هرگونه استمار فرد از فرد. این هدف را نمی‌توان فی‌الفور انجام داد و انجام آن مستلزم یک دوران انتقالی نسبتاً طولانی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است، زیرا هم تغییر سازمان تولیدی امری است دشوار و هم اینکه تنها از راه یک مبارزه طولانی و سرسخت می‌توان بر نیروی عظیم عادت‌ی که با شیوه اداری خرده بورژوازی و بورژوازی شده است فائق آمد. بهمین جهت هم مارکس از یک دوران تام و تمام دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان دوران انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم سخن می‌گوید."

این مشکلاتی را که بر سر راه تحولات اقتصادی قرار دارد و ما تنها شمه‌ای از آنرا از زبان لنین نقل کردیم با پرگوئیها و پر مدعائی‌های این حزب نمایشی قیاس کنید تا به بیخبری این اندیشمندان نسخه‌بردار از آثار بورژوازی انگلیس پی ببرید. آنها می‌خواهند یکشبه اقتصاد را سوسیالیستی کنند و تا این شب یلدا بپایان نرسیده است از ماهیت سوسیالیستی کشور شوروی نمی‌توان سخن گفت. برای آنها سوسیالیسم از کسب قدرت سیاسی آغاز نمی‌شود، پیروزی سوسیالیسم در همه عرصه‌ها یعنی ظهور کمونیسم و پایان تاریخ ملاک جهت‌گیری تاریخی است.

## انترناسیونالیسم

"حزب کمونیست کارگری" انترناسیونالیسم را در ضدیت با میهن پرستی می‌داند و میهن پرستی را با ناسیونالیسم مساوی قرار می‌دهد. بنظر حزب مذکور بورژواها میهن پرستانند و کمونیستهای واقعی باید ضد میهن باشند. کسی که میهن ندارد منطقاً همیهن نیز ندارد و طبیعتاً از طبقه کارگر ایران نیز نمی‌تواند صحبت کند. خود این جماعت اعتراف می‌کنند: "همین امروز به وضوح پیداست که کسی که کوچکترین تعلق خاطری به مقوله میهن دارد و این طیفی از چپ که وقتی از کارگران حرف می‌زند و مطالبهای برای کارگران مطرح می‌کند هنوز آنها را "کارگران میهن ما" اطلاق می‌کند، به این حزب نیویسته و نمی‌پیوندد" (نقل از نشریه انترناسیونال خرداد ماه

۱۳۷۱).

از این مقدمات می‌توان استنتاج کرد که اعضاء "حزب کمونیست کارگری" فاقد میهن بوده و تعلق خاطری به ایران ندارند و طبقه کارگر ایران را نیز برسمیت نمی‌شناسند. آنها "انترناسیونالیستند!!" هیچکس با این منطق کودنانه نمیتواند تا باین حد انترناسیونالیسم پرولتری را به لجن بکشد که این تشکل انجام داده است.

یکی دیگر از افتخارات این جمع آنطور که خود معترف است این است:

"خود ما کلمه "ملی" را بعنوان کلمه‌ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم". و در جای دیگر می‌آوردند که "حزب کمونیست کارگری" مطلقاً سمپاتی ملی ندارد" و سپس از این فراتر رفته و دستشان را رو می‌کنند که:

"ما هیچ مرز ملی و کشوری را نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمی‌شناسیم و هر جا باشیم مبارزه طبقاتی را موضوع فعالیت خود قرار می‌دهیم" و به نحو مضحکی دشمنی خود را با بلشویسم و مارکسیسم لنینیسم با این وصله ناجور پرده پوشی می‌کنند که: "این آن جنبه‌ای است که سنت سیاسی ما را به بلشویسم دوره لنین شیه می‌کند". وقتی این جمع می‌نویسد: "ما طبقه کارگر را به احاد ملی تقسیم نمی‌کنیم" خواننده نمی‌داند که دم خروس "حق ویژه کومله" را در داخل حزب مذکور در گذشته قبول کند یا قسم حضرت عباس نشریه "انترناسیونال" را. مگر حزب شما نبود که منتقدانه بحث می‌کرد که چرا کردستان را با یاری کومله به اسرائیل ثانی در منطقه بدل نکرده‌اید. شما اگر به میهن علاقه‌ای ندارید پس چرا سنگ استقلال ملی صهیونیستهای اسرائیل را به سینه می‌زنید. شما برای ایرانیها میهن نمی‌خواهید زیرا بی‌وطنان را بهتر می‌توان به حلقوم امپریالیسم و صهیونیسم وارد کرد. انترناسیونالیسم کاذب شما کمپولیتنیسم محض است نفی همه هویتهای ملی است تا نهنگان امپریالیسم و شرکتهای فراملیتی قادر باشند وحدت جهانی را در کادر منافع امپریالیستی خود سامان دهند. مبارزه طبقاتی شما مبارزه طبقاتی - انتزاعی - جغرافیائی است و نه مبارزه‌ای مشخص در کشوری مشخص با همه تعلقات و شناخت عمیقی که کمونیستها باید نسبت به ذهنیت تاریخی مردم کشورشان سنتهای خوب و بد آنها و... داشته باشند. مبارزه طبقاتی آنها مبارزه خارج از متن است. روی هواست، پوچ است و شعار است و گنده‌گوئی هذیان‌گونه مشتکی پر مدعای بی‌سواد. در حالیکه کمونیستهای انترناسیونالیست کار را در هر کشور مشخص با بورژوازی خودی بپایان می‌رسانند و به مجموعه جنبش بین‌المللی کارگران یاری می‌رسانند. "کمونیستهای" بی‌هویت و هرچائی فقط دشمنان طبقه کارگر هستند. در مورد میهن پرستی و بیگانه‌جوئی این عده حزب کار ایران در آینده باز سخن می‌گوید.

**پرداخت فوری و بدون قید و شرط حقوق معوقه کارگران!**

# "حزب کمونیست کارگری" یک جریان منحرف اکنونیستی یا حزبی برای نفی حزب (۳).



فابریکها و املاک را عملاً جایگزین آنان نمود. بین استمارگران، که در جریان نسلهای طولانی هم از لحاظ معلومات و هم از لحاظ ثروتمندی زندگی و هم از لحاظ ورزیدگی - مشخص بوده اند، و استمارشوندگان، که توده آنان حتی در پیشروترین و دموکراتیکترین جمهوریهای بورژوازی ذلیل و نادان و جاهل و مرعوب و متفرق اند، نمی توانند برابری وجود داشته باشد، استمارگران تا مدت‌های مدیدی پس از انقلاب یک سلسله برتریهای عملی عظیمی را ناگزیر حفظ می کنند: پول در دست آنها باقی می ماند (پول را فی الفور نمی توان از بین برد)، مقداری اموال متقول، که غالباً مقدار قابل ملاحظه‌ایست در دست آنها باقی می ماند، ارتباط آنها، ورزیدگی آنان در امر سازمان دادن و اداره کردن، وقوف آنان بر کلیه "رموز" (عادات، شیوه‌ها و سبیل و امکانات) کشورداری، معلومات عالیتر آنان، نزدیکی آنان با کادر عالی فنی (که بشیوه بورژوازی زندگی و فکر می کند)، ورزیدگی بمراتب بیشتر آنان در امور نظامی (که موضوع بسیار مهمی است) و غیره و غیره باقی می ماند.

اگر استمارگران فقط در یک کشور شکست ادامه در صفحه ۱۱

سوسیالیسم یکسببه ساخته نمی شود ساختمان سوسیالیسم به روند طولانی نیاز دارد، اقتصاد سوسیالیستی برای اینکه بتواند به عنصر اصلی تولید تبدیل شده و بصورت پایدار باقی بماند به سالها وقت نیاز دارد. لیکن ماهیت ممالک را به اعتبار ماهیت قدرتهای سیاسی حاکم در آن ارزیابی کرده و محک می زنند. برای کمونیستها ملاک نخستین برای ارزیابی این پدیده‌ها همواره ملاک سیاسی است و برای اکنونیستها همواره ملاک اقتصادی معیار قضاوت قرار می گیرد. و این آغاز سقوط در کلیه تحلیلهاست و دم خروش از همه جا سر می کشد. این رمز شناسایی "حزب کمونیست کارگری" بی نقاب است.

استمارگران را می توان در صورت قیام توفیق آمیز در مرکز یا برآشتگی ارتش فی الفور درهم شکست. ولی بااستثناء موارد بکلی نادر و مخصوص نمی توان استمارگران را فی الفور نابود نمود. نمی توان از تمام ملاکین و سرمایه داران یک کشور نسبتاً بزرگ فی الفور سلب مالکیت کرد. بعلاوه تنها سلب مالکیت بعنوان یک اقدام قضائی یا سیاسی بیهیچوجه موضوع را حل نمی کند، زیرا باید ملاکین و سرمایه داران را عملاً خلع ساخت و شیوه اداره دیگر یعنی شیوه اداره کارگری

## جمهوری اسلامی ساخت آمریکا

حامد کرزای مشاور شرکت نفتی یونیکال و دست نشانده "سیا" در افغانستان با زور امپریالیسم آمریکا و ارتجاع سیاه اسلامی پاکستان در کنفرانس بن به خلقهای افغانستان تحمیل شد. وی که از قبل به مقام غیر رسمی ریاست جمهوری رسیده بود در یک انتخابات تشریفاتی و ساختگی رسماً با عقب نشینی ظاهر شاه که ملعبه دست امپریالیستها بود به کرسی قدرت تکیه زد.

وی از همان روز نخست آب پاکی ب روی دست بازی خوردگان ریخت و گفت: "بهترین اقدام ما مقابله با تروریسم است و باید بین طالبان و تروریستها فرق گذاشت." این سخنان وی با این نیت ادا شده بود تا برای تحکیم قدرت خویش در افغانستان و انتقال بی درد و سرفت آسیای میانه به اقیانوس هند از متحد زشتی مانند طالبان که بنا بر تائید حتی شیفتگان امپریالیسم آمریکا نیز مظهر بربریت قرون وسطائی است استفاده کند. حال لازم می آمد که در افکار عمومی جهان حساب طالبان آدمخوار را از تروریستها جدا کند، مرتجعین قبور تاریخ را به بد و خوب تقسیم کند و با "خوبها" متحد شود. وقتی در نشست "لویه جرگه" در کابل پادشاه افغانستان با اشاره استاد ازل به نفع حامد کرزای کنار رفت و تاج شاهی را سلطان حسین وار بر ادامه در صفحه ۵

## دادگاه کیفری جهانی یا ابزار فشار سیاسی

دور به ابزاری برای سرکوب جنبشهای آزادیبخش و کمونیستی و مبارزات خلقها و دول تحت ستم جهان بدل خواهد گشت و موضع ما باید از هم اکنون روشن باشد. هستند مسلماً آیرانهائی که حامی امپریالیست هستند و برای آنها نقض حقوق ملل و یا ممالک نقشی بازی نمی کند. این عده در آینده حامی چنین دادگاهائی خواهند بود.

امپریالیسم در پی ساختن یک ابزار توجیه حقوقی ادامه در صفحه ۱۰

هم اکنون بحثی میان اروپا و آمریکا بر سر بر پائی دادگاه کیفری جهانی در گرفته است. نشریه "توفان" در شماره ۲۹ خویش ماهیت این نزاع پوشیده و به ظاهر جانبدارانه "از حقوق بشر" و "مبارزه با جنایات جنگی" را آشکار ساخت. حال با ادامه بحث امپریالیستها، دستهای آنها در این جدل بیشتر رو می شود و تعارفها را بکناری می گذارند و خوب است که ما باز باین مسئله بپردازیم و آنرا بیاد خوانندگان نشریه "توفان" بیاوریم. زیرا این امر در آینده نه چندان

سایت توفان در شبکه اینترنت [www.toufan.org](http://www.toufan.org) نشانی پست الکترونیکی [toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

سخنی با خوانندگان  
نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود باور داریم و به این مساعدت‌ها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

تعداد حساب بانکی  
TOUFAN  
POSTBANK Hamburg  
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600  
GERMANY  
شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶۰۳۶۵۸/۶۹  
آدرس  
TOUFAN  
POSTFACH 103825  
60108 FRANKFURT  
GERMANY

## پیروزی باد حزب طبقه کارگر ایران